

۷

چهل داستان و چهل حدیث از

امام محمد باقر علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر علیه السلام

نویسنده:

عبدالله صالحی

ناشر چاپی:

مهدییار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر علیه‌السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	پیشگفتار
۸	خلاصه حالات هفتمین معصوم، پنجمین اختر امامت علیه‌السلام
۹	مدح هفتمین ستاره فروزنده علیه‌السلام
۹	بشارت بر نور هدایت و نشر علوم
۱۰	شهامت و خطاب به کودکی معصوم علیه‌السلام
۱۰	آئینه تمام نمای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۱۱	نجات نسل دو پرنده و تسلیم نخل خشکیده
۱۲	دخالت بیجا و خواسته هرکس
۱۲	پدر مرده و گنج مخفی
۱۳	موقعیت و منزلت ائمه علیهم‌السلام
۱۳	شرمساری دشمن در کنار کعبه
۱۴	ملکوت آسمان ها و طبقات زمین
۱۵	توجیه مغرضان و بی خردان
۱۵	جن در طواف کعبه و تبعیت از ولایت
۱۶	کلید بدبختی و شرارت ها
۱۶	چهار مطلب یا مباحثه تکان دهنده
۱۷	نفرین در جایگاه حضرت شعیب علیه‌السلام
۱۷	پیش گوئی از کشتار
۱۸	مرگ شامی و حیاتی دوباره
۱۸	حاجیان انسان نما

- ۱۹ نصیحت به عمر بن عبدالعزیز و بازگشت فدک
- ۱۹ آسایش دنیا و یا سعادت آخرت
- ۲۰ خدا را چگونه می توان دید
- ۲۰ کشاورزی و کار افتخار است
- ۲۱ ارزش و اهمیت خوردنی ها
- ۲۱ اطلاع از جریانات و افشای خیانت
- ۲۲ هدیه به شاعر از خزینه خالی
- ۲۳ بهترین دارو و درمان
- ۲۳ اهمیت افطاری دادن
- ۲۴ خود آرائی برای همسر
- ۲۴ زائیدن گرگ باوفا
- ۲۵ شرایط و حدود سفره
- ۲۵ خوردن انگور و خرید بهترین مادر
- ۲۶ پیرزنی، جوان شد
- ۲۶ اعتراض و پاسخی دندان شکن
- ۲۶ دو سؤال درباره قیامت
- ۲۷ بهترین کلام در آخرین فرصت
- ۲۷ تسلیم در مقابل حوادث
- ۲۸ چهارده معما و پاسخ
- ۲۹ انقراض بنی عباس توسط هلاکو
- ۲۹ تیراندازی در کهولت سن
- ۳۰ تواضع و فروتنی
- ۳۰ مروری بر لحظات حساس
- ۳۱ در رثای پنجمین اختر تابناک

- ۳۱ پنج درس ارزشمند و آموزنده
- ۳۲ چهل حدیث گهربار منتخب
- ۳۵ مدح و ثنای پنجمین اختر فروزنده
- ۳۶ پاورقی
- ۳۸ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

به جهان گشود. نام: محمد، صلوات الله و سلامه علیه. [۶]. کنیه: أبو جعفر، أبو جعفر اول. [۶]. لقب: باقر، شاکر، هادی، باقرالعلوم، امین، شبیه. پدر: امام سجاد، زین العابدین، علی بن الحسین علیهما السلام. مادر: فاطمه، دختر امام حسن مجتبی علیه السلام. نقش انگشتر: حضرت دارای سه انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از: «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا»، «الْعِزَّةُ لِلَّهِ»، «الْقُوَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا». دربان: جابر بن یزید جعفی. حضرت اولین امام و خلیفه ای بود که با استفاده از جو عمومی حاکم بر جامعه زمانش - یعنی؛ شروع کشمکش و درگیری بنی العباس و بنی امیه - توانست ضمن دفاع از مبانی اسلام و حقوق مظلومان، حداکثر استفاده و بهره را بگیرد. و در همین راستا - ضمن مبارزاتی که بر علیه جباران و ظالمان داشت - کلاس ها و جلسات مختلف احکام، تشکیل و حقایق اسلام و تفسیر قرآن را نشر داده، و علوم و معارف الهی را برای جوامع بشری شکافته و تشریح نمود. و بر همین اساس یکی از لقب های مشهور آن حضرت، باقرالعلوم - یعنی؛ شکافنده علوم و فنون - می باشد. امام محمد باقر علیه السلام در سنین دو یا چهار سالگی در صحرای کربلا حضور داشت. حضرت در هر روز جمعه یک دینار در راه خدا به مستمندان صدقه می داد و می فرمود: دادن صدقه در روز جمعه چند برابر دیگر روزها پاداش دارد. هرگاه برای حضرت مشکلی پیش می آمد، خانواده خویش را دستور می داد تا جمع می نمود؛ و در جمع آن ها به درگاه خداوند دعا می کرد و آن ها آمین می گفتند. مدت عمر: آن حضرت حدود چهار سال، با جدش امام حسین علیه السلام؛ و مدت ۳۸ سال هم زمان در حیات پدرش، امام سجاد علیه السلام؛ و سپس حدود ۱۹ سال امامت و زعامت جامعه اسلامی را برعهده داشت، که روی هم عمر با برکت آن حضرت را ۵۷ سال گفته اند. مدت امامت: آن بزرگوار روز ۱۲ یا ۲۵ محرم، سال ۹۴ یا ۹۵، پس از شهادت پدر بزرگوارش در سنین ۳۸ سالگی به منصب امامت نائل آمد؛ و زعامت آن حضرت تا هفتم ذی الحجه یا ربیع الاول، سال ۱۱۴ به طول انجامید. شهادت: روز دوشنبه، هفتم ربیع الاول یا ذی الحجه، سال ۱۱۴ هجری قمری [۶] به دستور هشام بن عبدالملک به وسیله زهر، توسط ابراهیم بن ولید - استاندار مدینه - مسموم و به درجه رفیع شهادت نائل آمد. محل دفن: پس از شهادت، پیکر پاک و مطهر حضرتش تشییع؛ و در قبرستان بقیع در جوار مرقد شریف پدر و عموی بزرگوارش دفن گردید. فرزندان: امام محمد باقر علیه السلام دارای هفت فرزند پسر و دو دختر بوده است. پادشاهان و خلفاء هم عصر امامتش: ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید بن عبدالملک و ابراهیم بن ولید بن عبدالملک. نماز آن حضرت: دو رکعت است، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، صد مرتبه «شهد الله» خوانده می شود. و بعد از آن که سلام نماز پایان یافت، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام گفته می شود، و سپس تقاضا و درخواست حوائج مشروعه از درگاه خداوند متعال انجام گردد که ان شاء الله برآورده خواهد شد. [۶].

مدح هفتمین ستاره فروزنده علیه السلام

به سر می پرورانم من هوای حضرت باقر به دل باشد مرا شوق لقای حضرت باقر ز عشقش جان من بر لب رسیده، کس نمی داند که نبود چاره ساز من سواى حضرت باقر چنان بگرفته صیت علمیش آفاق را یک سر که پیچیده در این عالم صدای حضرت باقر پیمبر گفت با جابر، که خواهی دید باقر را سلام از من رسان آن گه برای حضرت باقر سؤالاتی که از وی کرد دانشمند نصرانی جوابش را شنید از گفته های حضرت باقر مسلمان گشت راهب، ناگهان در محضر آن شه منور شد دل او از ولای حضرت باقر به رستاخیز گر خواهی نجات از گرمی محشر برو در سایه ی ظل همای حضرت باقر جلال و شأن قدر آن امام پاک بازان را نمی داند کسی غیر از خدای حضرت باقر [۷].

بشارت بر نور هدایت و نشر علوم

مرحوم شیخ صدوق، کلینی، مجلسی و دیگر علماء رحمۀ الله علیهم آورده اند: روزی سلیم بن قیس هلالی به محضر مبارک مولای متقیان امام علی علیه السلام آمد؛ و از آن حضرت چند سؤال کرد؛ و امام علیه السلام پاسخ او را بیان فرمود. و سپس حضرت اظهار داشت: روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، که ضمن بیان مطالبی پیرامون اوصیاء و خلفاء بعد از من، افزود: اولین آنها فرزندانم، حسن و سپس حسین (سلام الله علیهما) خواهند بود و بعد از او فرزندش علی بن الحسین علیهما السلام و پس از او نیز پسرش، به نام محمد بن علی (باقر العلوم علیه السلام) می باشد. و آن گاه خطاب به حسین علیه السلام نمود و فرمود: به همین زودی در حیات تو فرزندی به نام محمد بن علی - سلام الله علیهما - متولد می شود، پس سلام مرا به او برسان. و سپس تمام دوازده خلیفه خود را تا آخر معرفی نمود. [۸]. همچنین آورده اند: چون حضرت باقر العلوم علیه السلام به دنیا آمد، امام سجاد صلوات الله علیه فرمود: فرزندم، باقر العلوم را بیاورید. در این هنگام یکی دیگر از فرزندانش اظهار داشت: چرا این نوزاد را به عنوان باقر مطرح نمودی؟ امام سجاد علیه السلام سر به سجده نهاد و پس از آن که سر از سجده برداشت، فرمود: این نوزاد امام و راهنما و نور هدایت امت است؛ او گنجینه بردباری و علوم مختلف است؛ او شکافنده همه ی علوم و فنون خواهد بود، او شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. [۹]. و نیز آورده اند: چون روزهای آخر عمر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به پایان رسید جبرئیل امین علیه السلام صحیفه ای را از طرف خداوند تقدیم آن حضرت نمود، که هر قسمتی از آن مربوط به یکی از ائمه اطهار علیهم السلام بود که شرح وظائف هر یک به طور فشرده بیان شده بود؛ و هر یک از ایشان وظیفه داشت که در پایان عمر خویش آن را به امام بعد از خود تحویل دهد. پس هنگامی که امام سجاد، زین العابدین علیه السلام در آخرین لحظات عمر پر برکتش بود، آن صحیفه را تحویل فرزندش امام محمد باقر علیه السلام داد. وقتی امام باقر سلام الله علیه آن صحیفه را گشود، این شرح وظائف را ملاحظه نمود: کتاب خداوند - قرآن - را تفسیر نما، امت را کمک و راهنمایی کن و حقایق را بیان و روشن ساز و از هیچ قدرتی بیم و هراس نداشته باش مگر از خداوند متعال [۱۰ ...].

شهامت و خطاب به کودکی معصوم علیه السلام

طبق آنچه که تاریخ نویسان و راویان حدیث نقل کرده اند: امام محمد باقر علیه السلام، در صحنه کربلا حضور داشت و برخی سن آن حضرت را در آن هنگام چهار ساله [۱۱] و عده ای هم دو سال [۱۲] گفته اند و هنگامی که حضرت به همراه دیگر اسیران کربلاء وارد مجلس یزید ملعون شد؛ و پرخاشگری هایی را از یزید در مقابل پدرش امام سجاد علیه السلام مشاهده کرد. و چون امام سجاد، زین العابدین علیه السلام در مقابل سخنان زشت و ناپسند یزید ساکت نبود و جواب می داد، یزید با اطرافیان خود مشورت کرد و آنها پیشنهاد قتل حضرت را دادند. به همین جهت حضرت باقر العلوم علیه السلام در همان سنین کودکی، پس از مشاهده چنین صحنه ای لب به سخن گشود و خطاب به یزید کرد و فرمود: ای یزید! پیشنهاد و نظریه اطرافیان تو بر خلاف نظریه ی اطرافیان فرعون می باشد، چون که آن ها در مقابل حرکت و سخن حضرت موسی و هارون علیهما السلام، گفتند: ای فرعون! دانشمندان و جادوگران را جمع کن تا موسی و هارون را محکوم نمایند. ولیکن اطرافیان تو پیشنهاد قتل و کشتار ما را می دهند. یزید ضمن تعجب از سخنوری و استدلال این کودک خردسال، سؤال کرد: علت و سبب این دو نظریه مخالف در چیست؟! حضرت باقر العلوم علیه السلام با کمال شهامت فرمود: آن ها رشید و هوشیار بودند؛ ولی این ها بی فکر و عقب افتاده اند. و سپس افزود: پیامبران و فرزندانشان را کسی نمی کشد، مگر آن که نازاده باشد. پس از آن یزید سرافکننده شد و ساکت ماند؛ و دیگر هیچ عکس العملی از خود نشان نداد. [۱۳].

آئینه تمام نمای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

مرحوم شیخ صدوق و برخی دیگر از بزرگان آورده اند: روزی جابر بن عبدالله انصاری وارد منزل امام سجاد، زین العابدین علیه السلام شد، در بین صحبت با آن حضرت، نوجوانی نورانی وارد مجلس گردید. همین که چشم جابر بر آن نوجوان زیبا اندام افتاد، لرزه بدنش را فرا گرفت؛ و از جای خود بر خاست و مرتب تمام قامت آن عزیز نورانی را تماشا می کرد. و چون با دقت او را نگریست، اظهار داشت: ای نوجوان! جلو بیا، هنگامی که مقداری جلو آمد، جابر گفت: اکنون بر گرد و برو. پس از آن گفت: قسم به خدای کعبه، که این نوجوان از نظر شکل و شمایل از هر جهت، شبیه ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. بعد از آن، جابر چند قدمی به سوی نوجوان آمد؛ و چون نزدیک شد، سؤال کرد: نامت چیست؟ حضرت فرمود: محمد. گفت: نام پدرت چیست؟ فرمود: من پسر علی بن الحسین هستم. گفت: ای عزیزم! جانم فدایت باد، تویی شکافنده علوم؟ فرمود: بلی، آنچه را که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را بر آن مأمور کرده است، ابلاغ کن. لذا جابر بن عبدالله انصاری گفت: رسول خدا مرا بشارت داد، که من باقی خواهم ماند تا زمانی که تو را ملاقات نمایم؛ و آن گاه فرمود: سلام او را به شما برسانم. بنابراین سلام رسول الله بر تو باد. آن گاه حضرت باقرالعلوم علیه السلام خطاب به جابر نمود و اظهار داشت: و ای جابر! سلام بر رسول خدا باد تا هنگامی که زمین و آسمان پایدار و پا بر جا باشند؛ و نیز سلام بر تو باد، که ابلاغ سلام جدم را نمودی. بعد از آن جابر مرتب در جلسات امام محمد باقر علیه السلام حضور می یافت و از دریای علوم و فنون آن حضرت بهره مند می گردید. روزی امام محمد باقر علیه السلام مسأله ای را از جابر سؤال نمود؟ جابر در پاسخ گفت: همانا رسول خدا مرا خیر داد که شما اهل بیت هدایت گر هستید و در تمام دوران ها از همه انسان ها بردبارتر و عالم تر خواهید بود. و نیز فرمود: به اهل بیت من چیزی نیاموزید، زیرا که نیازی به آموختن ندارند و ایشان در همه ی مسائل و علوم از همه برترند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: بلی، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیح فرمود: من در کودکی حکمت را می دانستم و در کودکی فضل خداوند شامل من و دیگر اهل بیت رسالت علیهم السلام گردیده است و می گردد. [۱۴]. همچنین آورده اند: ابان بن تغلب گفت: از حضرت ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: روزی در مکتب خانه نشسته بودم که جابر بن عبد الله انصاری وارد شد و به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دستور داده است تا سلام آن حضرت را به تو ابلاغ دارم. [۱۵].

نجات نسل دو پرنده و تسلیم نخل خشکیده

جابر بن یزید جعفی حکایت کند: در یکی از سال ها، به همراه حضرت باقرالعلوم علیه السلام رهسپار مکه معظمه شدم. در بین راه، دو پرنده به سمت ما آمدند و بالای کجاوه امام محمد باقر علیه السلام نشستند و مشغول سر و صدا شدند، من خواستم آن ها را بگیرم تا همراه خود داشته باشم، ناگهان حضرت با صدای بلند، فرمود: ای جابر! آرام باش و پرندگان را به حال خود واگذار، آن ها به ما اهل بیت عصمت و طهارت پناه آورده اند. عرضه داشتم: مولای من! مشکل و ناراحتی آن ها چیست، که این چنین به شما پناهنده شده اند؟! حضرت فرمود: آن ها مدت سه سال است که در این حوالی لانه دارند و هرگاه تخم می گذارند تا جوجه شود، ماری در اطراف آن ها هست که می آید و جوجه های آن ها را می خورد. اکنون پرندگان به ما پناهنده شده تا از خداوند بخواهم که آن مار را به هلاکت رساند؛ و من نیز در حق آن مار نفرین کردم و به هلاکت رسید؛ و پرندگان در امان قرار گرفتند. جابر گوید: سپس به راه خود ادامه دادیم تا نزدیک سحر و اذان صبح به بیابانی رسیدیم؛ و من پیاده شدم و افسار شتر حضرت را گرفتم؛ و چون حضرت فرود آمد، در گوشه ای خم شد و مقداری از شن ها را کنار زد و در حال کنار زدن شن ها، چنین دعائی را بر لب های خود زمزمه می نمود: خداوند! ما را سیراب و تطهیر و پاک گردان. ناگهان سنگ سفیدی نمایان شد و امام علیه السلام آن سنگ را کنار زد و چشمه ای زلال و گوارا آشکار گردید، و از آن آب آشامیدم و نیز برای نماز وضو گرفتم. و بعد از خواندن نماز، سوار شدیم و به راه خود ادامه دادیم تا آن که صبحگاهان به روستائی رسیدیم، که نخلستانی کنار آن روستا بود، در آن جا

فرود آمدیم؛ و حضرت کنار نخل خرمائی - که از مدتها قبل خشک شده بود - آمد و خطاب به آن کرد و اظهار داشت: ای درخت خرما! از آنچه خداوند متعال در درون شاخه های تو قرار داده است، ما را بهره مند ساز. جابر افزود: ناگهان دیدم درخت خرما، سرسبز و پربار شد و خود را در مقابل امام علیه السلام خم کرد؛ و ما به راحتی از ثمره آن می چیدیم و می خوردیم. در همین اثنا، یک مرد عرب بیابان نشین که در آن حوالی بود، وقتی این معجزه را مشاهده کرد، به حضرت خطاب کرد و گفت: سحر و جادو کردید؟! امام علیه السلام در پاسخ، به آن عرب خطاب نمود و به آرامی اظهار داشت: ای مرد! به ما نسبت ناروا مده، چون که ما از اهل بیت رسالت هستیم؛ و هیچ کدام از ما ساحر و جادوگر نبوده و نیستیم، بلکه خداوند متعال از اسامی مقدسه خود کلماتی را به ما آموخته است که هر موقع هر چه را بخواهیم و اراده کنیم، به وسیله آن کلمات، خداوند متعال را می خوانیم و تقاضا میکنیم، آن گاه دعای ما به لطف او مستجاب خواهد شد. [۱۶].

دخالت بیجا و خواسته هر کس

مرحوم ثقه الا سلام کلینی در کتاب شریف کافی آورده است: روزی بین امام محمد باقر علیه السلام و بین یکی از نوه های امام حسن مجتبی علیه السلام اختلافی واقع شد. شخصی، به نام عبدالملک گوید: من اختلاف آن حضرت و پسر عمویش را شنیدم، جهت صلح و اصلاح خدمت امام باقر علیه السلام رفتم و چون خواستم در آن زمینه صحبت کنم، حضرت فرمود: آرام باش و در کار ما دخالت نکن. جریان ما همانند آن شخص است که در بنی اسرائیل دارای دو دختر بود، یکی از آن ها را به عقد کشاورزی و دیگری را به عقد کوزه گری در آورد. پس از آن که هر دوی آن ها به خانه شوهر رفتند، روزی پدر به دیدار دختر و داماد کشاورزش رفت و احوال آنان را جویا شد؟ دختر گفت: شوهرم زراعت کرده است و نیاز به آبیاری دارد، اگر خداوند باران بفرستد حال ما خوب است. سپس به منزل دیگر دختر و دامادش رفت و احوال آنها را پرسید؟ دختر گفت: شوهرم تعدادی کوزه ساخته است و آن ها را بیرون گذاشته تا خشک شده و آماده کوره شوند، چنانچه باران نیاید حال ما خوب خواهد بود؛ پدر ضمن دخادحافظی، دست به سوی آسمان بلند کرده و گفت: خدایا، تو خود به احوال هر دوی آن ها و همچنین به مصلحت ایشان آگاه تر می باشی. بعد از آن، حضرت فرمود: ما نیز چنین هستیم و چنین گوئیم. [۱۷]. همچنین تاریخ نویسان به نقل از سدیر صیرفی آورده اند، که گفته است: به زیارت کعبه الهی مشرف شده بودم، در آن جا امام محمد باقر علیه السلام را ملاقات کردم، حضرت دست مرا گرفت، و روی به جانب کعبه نمود و اظهار داشت: ای سدیر! مردم موظف شده اند که به زیارت این کعبه سنگی آمده و اطراف آن طواف نمایند؛ و آن گاه بایستی نزد ما اهل بیت رسالت آیند و ایمان و عقاید خود را بر ما عرضه دارند تا ما آن ها را راهنمایی و هدایت نمائیم. سپس امام علیه السلام اشاره به سینه خویش نمود و فرمود: همانا ولایت ما از هر چیزی مهم تر و بلکه اساس و بنیان هر چیزی است. و پس از آن، افزود: ای سدیر! اگر آن دو نفر - ابوحنیفه و سفیان ثوری - نبودند و مردم را به گرد خود جمع نکرده و آن ها را به بی راهه منحرف نمی کردند؛ ما فرصت مناسبی در این سفر حج می یافتیم، که مردم را به حقایق دین و منافع دنیا و آخرتشان راهنمایی کنیم و نسبت به تمام امور مادی و معنوی آشنا و آگاهشان سازیم. [۱۸].

پدر مرده و گنج مخفی

مرحوم قطب الدین راوندی، ابن شهر آشوب و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله تعالی علیهم آورده اند: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: جوانی مؤمن نزد پدرم، حضرت باقرالعلوم علیه السلام آمد و اظهار داشت: من پدری فاسق و مخالف شما اهل بیت علیهم السلام داشتم که هم اکنون به هلاکت رسیده است؛ و چون او می دانست که من شیعه می باشم اموال خود را از من مخفی و پنهان داشت، چنانچه ممکن باشد مرا در این مورد کمک فرما. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا دوست داری پدرت را ببینی و

آنچه می خواهی از او سؤال کنی؟ جوان پاسخ داد: آری، چون من بسیار فقیر و تهی دست هستم. بنابر این حضرت نامه ای نوشت و آن را مهر نمود و به آن جوان داد و فرمود: این نوشته را به قبرستان بقیع ببر؛ هنگامی که در وسط قبرستان قرار گرفتی، صدا بزنی و بگو: یا درجان! آن گاه، شخصی حاضر می شود، نامه را به او تحویل می دهی تا به مطلوب و خواسته خود برسی، پس همین که جوان به قبرستان بقیع رفت و به دستور حضرت عمل نمود و نامه را تحویل داد، درجان گفت: دوست داری پدرت را ملاقات کنی؟ جوان گفت: آری. ناگاه درجان به سمت کوهی در نزدیکی مدینه رهسپار شد و چیزی نگذشت که دیدم به همراه مردی سیاه - که زنجیر بر گردن و زبانش آویزان بود - به سوی من آمدند. درجان گفت: ای جوان! این پدر تو می باشد، که حرارت آتش و عذاب الهی او را به چنین حالی در آورده است. بعد از آن، من از حال پدرم جويا شدم؟ پدرم مرا مخاطب قرار داد و اظهار داشت: ای پسر! من از دوستان بنی امیه و از علاقه مندان به آن ها بودم، و چون تو از دوستان و پیروان اهل بیت رسالت بودی، دشمنی داشته و تو را از اموال خود محروم ساختم، و به جهت همین کینه توزی ام نسبت به اهل بیت رسالت و شیعیان آن ها می باشد، که مرا در چنین حالت و عذاب دردناکی مشاهده می کنی؛ و اکنون از عمل خویش بسیار پشیمان هستم، ولی سودی به حالم ندارد. سپس افزود: گنج را در فلان باغ زیر درخت زیتون مخفی کرده ام، آن را بردار و پنجاه هزار از سکه های آن را تحویل حضرت ابوجعفر، امام محمد بن علی علیهما السلام بده؛ و مابقی آن اموال از برای خودت باشد. حضرت صادق علیه السلام افزود: هنگامی که آن جوان سکه ها را خدمت پدرم آورد، همه آن سکه ها را دریافت نمود و مقداری از آن ها را بابت بدهی قرض یک نفر تهی دست پرداخت کرد و باقیمانده اش را زمینی خرید - که فقیران و تهی دستان از آن استفاده کنند - و فرمود: میت به وسیله آن سودمند و شادمان خواهد شد. [۱۹].

موقعیت و منزلت ائمه علیهم السلام

روزی امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه در جمع عده ای از دوستان و اصحاب خود فرمود: من در حیرت و تعجب هستم از کسانی که ولایت ما را پذیرفته اند و امامت و خلافت ما را قبول کرده اند و معتقد هستند که دستورات ما در تمام امور واجب و همانند دستورات الهی لازم الاجراء می باشد؛ ولی در مرحله عمل سست و ضعیف هستند. و عقیده آن ها نسبت به عمل - در همه جوانب معنوی و مادی - ضعیف است و حقوق ما را رعایت نمی کنند و کردار و اعمال خویش را توجیه می نمایند. و فکر می کنند که ما از زندگی و از افکار و عقائد آن ها بی اطلاع می باشیم. آیا چنین افرادی گمان برده اند که خداوند، طاعت عده ای از بندگانش را بر دیگران واجب و لازم گردانیده است؟! و این عده نسبت به حوادث و رخ دادهای آسمان و زمین بی اطلاع و ناآگاه هستند؛ و فکر می کنند که خداوند سبحان علوم و دانش خود را نسبت به ایشان دریغ و مضایقه نموده است. و ایشان بر این عقیده هستند که ما اهل بیت از آن بی اطلاع هستیم!! در این هنگام، یکی از افراد حاضر در مجلس به نام حمران، گفت: یا بن رسول الله! آیا آنچه امیر المؤمنین علی و نیز دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام انجام دادند و آنچه که بر سرشان آمد، همه آن ها اراده و خواست خداوند متعال بود؟! امام محمد باقر علیه السلام در پاسخ او اظهار داشت: چنانچه آن ها از خداوند متعال درخواست می نمودند، دعایشان مستجاب می گردید و خداوند ظلم طاغوتیان را برطرف می ساخت عمر و حکومت ظالمان پایان می یافت. ولیکن آنچه ظلم و ستم بر آن ها وارد شد، نه به جهت گناه و معصیت ایشان بود بلکه به جهت مصالح و حکمت های دیگری بود - که انسان های عادی از درک آن ناآگاه و عاجزند -. و ما - اهل بیت عصمت و طهارت و بلکه همه افراد - باید تابع مصالح و مقدرات الهی باشیم. [۲۰].

شرمساری دشمن در کنار کعبه

ابوحزمه ثمالی حکایت کند: در سالی که امام محمد باقر علیه السلام جهت زیارت خانه خدا وارد مکه معظمه شده بود، پس از طواف کعبه الهی، در گوشه ای از حرم الهی نشست و مردم بسیاری جهت پرسش مسائل خود اطراف حضرت اجتماع کرده بودند. در همان سال هشام بن عبدالملک نیز به همراه برخی از اطرافیان خود، که از آن جمله نافع - غلام عمر بن خطاب - بود، وارد مسجدالحرام شدند. نافع با دیدن امام علیه السلام، از هشام بن عبدالملک پرسید: این شخص کیست که مردم این چنین اطراف او گرد آمده اند؟ هشام گفت: او ابو جعفر، محمد بن علی است. نافع گفت: نزد او می روم و سؤالی از او می نمایم، که جواب آن را فقط پیامبر و یا وصی او می داند؛ و هشام موافقت کرد. پس نافع نزدیک آمد و در جمع افراد نشست و سپس گفت: من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده ام؛ و تمام معارف و احکام حلال و حرام را می شناسم. اکنون آمده ام تا مسائلی را سؤال کنم که جواب آن تنها نزد پیامبر، یا وصی او، یا پسر پیامبر خواهد بود. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی سؤال کن. نافع گفت: بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله چه مقدار زمان فاصله بوده است؟ حضرت فرمود: جواب آن را طبق عقیده شما پاسخ گویم، یا طبق نظر خودم بیان کنم؟ نافع گفت: هر دو جواب را بفرما. امام علیه السلام فرمود: بنابر نظریه ما اهل بیت رسالت، فاصله آن به مقدار پانصد سال؛ ولی بنابر نظریه شما ششصد سال فاصله بود. نافع گفت: یا ابن رسول الله! سؤالی دیگر مطرح نمایم؟ حضرت فرمود: آنچه می خواهی مطرح کن. گفت: خداوند متعال از چه وقت بوده است؟ امام محمد باقر علیه السلام فرمود: بگو چه وقت نبوده است، تا پاسخ تو را بیان کنم؛ و سپس افزود: منزه است خداوندی، که قبل از هر چیزی بوده و بعد از هر چیزی خواهد بود، نه شریکی دارد و نه فرزندی، او تنها و بی مانند است. سپس نافع نزد هشام آمد و گفت: به راستی او عالم ترین مردم و همانا او فرزند رسول خدا است. [۲۱].

ملکوت آسمان ها و طبقات زمین

جابر بن یزید جعفی حکایت کند: روزی به محضر شریف حضرت باقرالعلوم علیه السلام شرفیاب شدم و پیرامون آیه قرآن: و كذلك نرى إبراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين [۲۲]. از حضرت سؤال کردم که چگونه خداوند متعال، ملکوت آسمان ها را به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان داد؟ حضرت باقرالعلوم علیه السلام پس از لحظه ای سکوت، دست مبارک خود را بلند نمود و فرمود: ای جابر! بالا را نگاه کن، همین که نگاه کردم متوجه شدم که سقف اطاق شکاف برداشت و نوری شگرف، زمام چشمم را به خود خیره ساخت. سپس امام علیه السلام فرمود: حضرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را این چنین مشاهده نمود. و بعد از آن، دستور فرمود: سر خود را پائین بینداز؛ و پس از گذشت لحظه ای دوباره فرمود: سرت را بلند کن. و چون سرم را بلند کردم، دیدم که سقف به حالت اول خود بازگشته و اثری از شکاف نبود. بعد از آن، حضرت دست مرا گرفت و از آن اتاق به اتاقی دیگر برد و لباس هائی را که به تن داشت در آورد و لباسی دیگر پوشید و فرمود: چشم های خود را ببند. هنگامی که چشم هایم را بستم، ساعتی بعد از آن فرمود: می دانی اکنون کجا هستیم؟ عرضه داشتم: خیر. فرمود: در آن ظلمت و طبقه ای از زمین هستیم، که ذوالقرنین در آن راه یافته بود. عرض کردم: اجازه می فرمائی چشم هایم را بکشایم؟ فرمود: بلی، چشم هایت را باز کن ولی چیزی را نخواهی دید، وقتی چشم هایم را باز کردم، ظلمت و تاریکی عجیبی همه جا را فرا گرفته بود، به حدی که حتی جلوی پای خودم را هم نمی دیدم. سپس دست مرا گرفت؛ و چون مقداری راه رفتیم فرمود: اکنون می دانی کجا هستی؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: هم اینک بر سر چشمه آب حیات هستی، که حضرت خضر علیه السلام از آن نوشید. و پس از آن، از آنجا حرکت کردیم و به طبقه ای دیگر راه یافتیم، که همانند سرزمین و جایگاه زندگی ما انسان ها بود؛ و سپس از آن جا به طبقه دیگری قدم نهادیم که همانند طبقه قبلی تاریک و ظلمانی بود تا آن که پنج طبقه از طبقات زمین را گردش کردیم. آن گاه حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرمود: ای جابر! این ملکوت زمین بود، که تو دیدی؛ و حضرت ابراهیم علیه السلام آن ها را ندیده

بود، بلکه او تنها ملکوت آسمان‌ها را - که دوازده طبقه می باشد - مشاهده کرد. بعد از آن فرمود: هر یک از ما اهل بیت عصمت و طهارت - صلوات الله علیهم - این عوالم و طبقات را پیموده و می پیمائیم تا آن که آخرین و دوازدهمین امام بر حق ظهور نماید. و پس از آن اظهار داشت: حال چشم‌های خود را ببندد؛ و بعد دست مرا گرفت و حرکت کردیم، که پس از لحظه‌ای کوتاه خود را در همان منزل و اتاق دیدم. و حضرت لباس‌های خود را عوض کرد و همان لباس قبلی خود را که اول پوشیده بود، بر تن مبارک خود کرد؛ و سپس در همان جای اول آمدیم و نشستیم. [۲۳].

توجیه مغرضان و بی‌خردان

مرحوم ثقة الاسلام کلینی رضوان الله تعالی علیه حکایت کند: روزی امام محمد باقر علیه السلام در جمع اصحاب و دوستان خود - که اطراف آن حضرت گرد آمده بودند - چنین فرمود: مردم مقدار ناچیزی از آب را گرفته اند و آن را مزه مزه می کنند؛ ولی رود و نهر عظیم را رها کرده و نسبت به آن بی توجه هستند. یکی از افراد حاضر - که در آن جمع حضور داشت - گفت: یا بن رسول الله! نهر عظیم کدام است و چگونه می باشد؟ حضرت فرمود: منظور حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشد؛ و نیز علومی که خداوند متعال به ایشان و - اهل بیت عصمت و طهارت - عطا کرده است. و سپس ضمن فرمایشات طولانی، افزود: به درستی که خداوند متعال تمام آنچه را از معجزات و علوم و فنون و آداب - که به دیگر پیغمبران داده بود - تمامی آن‌ها را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله عطا نموده است؛ و آن حضرت نیز تمامی آن‌ها را به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تعلیم نمود. یکی دیگر از افراد حاضر، اظهار داشت: یا بن رسول الله! بنابر این آیا امیر المؤمنین علی علیه السلام نسبت به دیگر پیامبران الهی دارای فضل بیشتری است؟! امام محمد باقر علیه السلام در این هنگام خطاب به تمامی حضار نمود و اظهار داشت: ای جماعت! خوب گوش کنید او چه می گوید، خداوند متعال به هر کسی گوش شنوایی داده است، من گفتم: تمام علوم و فنونی را که همه‌ی پیغمبران دارا بودند، خداوند متعال به حضرت محمد صلی الله علیه و آله داده است و او نیز تمام آن‌ها را به امیر المؤمنین علی علیه السلام تحویل داد. با این حال این شخص از من سؤال می کند: کدام یک افضل و اعلم هستند؟! [۲۴].

جن در طواف کعبه و تبعیت از ولایت

ابوحزمه ثمالی حکایت نماید: روزی از روزها در محضر شریف امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه بودم، آن حضرت برایم تعریف نمود: روزی در مناسک حج عمره، مشغول طواف کعبه الهی بودم، چون طواف خود را انجام دادم در حجر اسماعیل نشسته و مشغول ذکر و دعا گردیدم. ناگهان متوجه شدم، که یکی از جنیان از سمت صفا و مروه به سوی کعبه‌ی معظمه الهی در حرکت است، همین که به حجرالاسود رسید، مشغول طواف حرم گردید و هفت دور اطراف کعبه الهی طواف کرد. و سپس نزدیک مقام حضرت ابراهیم علیه السلام رفت و بر روی دو پا و قدم‌های خود ایستاد و دو رکعت نماز به جای آورد. پس از آن، حضرت باقرالعلوم علیه السلام در ادامه فرمایشات خود افزود: این داستان هنگام ظهر واقع شد؛ و عده‌ای از مردم مانند عطاء و دوستانش که شاهد این جریان بودند، نزد من آمدند و اظهار داشتند: یا ابا جعفر! آیا این جن را دیدی؟! پاسخ دادم: بلی؛ و آنچه را هم که انجام داد مشاهده کردم. پس از آن به ایشان گفتم: اکنون نزد جن بروید و به او بگوئید: محمد بن علی علیهما السلام پیام فرستاد بر این که در همین لحظات، بندگان خدا وارد می شوند؛ و این موقع، هنگام حضور و اجتماع آنها در این مکان مقدس است. و چون مناسک و اعمال خود را انجام داده‌ای، می ترسم که مشکلی برایت پیش آید اگر ممکن است بلند شو و برو. بعد از آن جن سر بر زمین نهاد و سپس سر از سجده برداشت و بلند شد و ناگهان در هوا ناپدید گردید. [۲۵].

کلید بدبختی و شرارت‌ها

مرحوم کلینی و دیگر بزرگان آورده اند: روزی حضرت ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام جهت زیارت خانه خدا وارد مسجدالحرام گردید، در هنگام زیارت و طواف حرم الهی، عده ای از قریش - که در گوشه ای نشسته بودند - چون نگاهشان به حضرت افتاد، به یکدیگر گفتند: این کیست که با این کیفیت عبادت می نماید؟ شخصی به آن‌ها گفت: او محمد بن علی علیهما السلام امام و پیشوای مردم عراق است. یکی از آنان گفت: یک نفر را به نزد او بفرستیم تا از او مسئله ای پرسش نماید. پس جوانی از آن میان داوطلب شد، و همین که نزد حضرت رسید، خطاب به ایشان گفت: بزرگ ترین گناه کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: نوشیدن شراب (خمر). جوان بازگشت، و جواب حضرت را برای دوستان خود بیان کرد. دوستان به او گفتند: نزد او باز گرد، و همین سؤال را دو مرتبه مطرح نما. بنا بر این، جوان به خدمت امام علیه السلام رسید، و همان سؤال را تکرار کرد، که بزرگ ترین گناه چیست؟ حضرت فرمود: مگر نگفتم نوشیدن خمر و شراب بزرگ ترین گناه است؛ و سپس افزود: شراب عقل اراده انسان را ضعیف و بلکه نابود می کند؛ و پس از آن که عقل زایل گشت، شخص مرتکب اعمالی چون زنا، دزدی، آدم کشی، شرک به خدا و ... می شود. و خلاصه آن که نوشیدن شراب، کلید تمام بدبختی‌ها و شرارت‌ها است؛ و مفساد آن از هر گناهی بالاتر می باشد، همانطور که درخت انگور سعی می کند از هر درختی بلندتر باشد و بالاتر رود. [۲۶].

چهار مطلب یا مباحثه تکان دهنده

محدثین و مورخین به نقل از امام جعفر علیه السلام آورده اند: روزی هشام بن عبدالملک، پدرم امام محمد باقر علیه السلام را نزد خود احضار کرد. و چون حضرت به مجلس هشام وارد شد، پس از مذاکراتی در مسائل مختلف، هشام ما را به همراه چند مأمور مرخص کرد. از مجلس هشام بن عبدالملک خارج و راهی منزل شدیم، در بین راه به میدان شهر برخوردیم که عده بسیاری در آن میدان تجمع کرده بودند، پدرم از مأمورین هشام - که همراه ما بودند - سؤال نمود: این‌ها چه کسانی هستند؟ و برای چه این جا جمع شده اند؟ یکی از مأمورین گفت: این‌ها علماء و رهبانان یهود هستند، که سالی یک بار در همین مکان تجمع می کنند و پرسش و پاسخ دارند؛ و آن که در وسط جمعیت نشسته، از همه بزرگ تر و عالم تر می باشد. آن گاه پدرم حضرت باقرالعلوم علیه السلام صورت خود را پوشاند و در میان آن جمعیت نشست؛ و من هم نیز صورت خود را پوشاندم و کنار پدرم نشستم. مأمورین نیز در اطراف ما شاهد کارهای ما بودند، در همین بین عالم یهودی از جایش بلند شد و نگاهی به اطراف انداخت و سپس به پدرم حضرت باقرالعلوم علیه السلام خطاب کرد و گفت: آیا تو از ما هستی، یا از امت مرحومه؟ پدرم اظهار داشت: از امت مرحومه هستم. پرسید: از علماء هستی یا از جاهلان؟ پدرم فرمود: از جاهلان نیستم. عالم یهودی مضطرب شد و گفت: سؤالی دارم؟ امام فرمود: سؤال را مطرح کن، گفت: دلیل شما چیست که می گوئید: اهل بهشت می خورند و می آشامند بدون آن که مواد زائندی از آنها خارج گردد؟ فرمود: شاهد و دلیل آن، جنین در شکم و رحم مادر است، آنچه را تناول نماید جذب بدنش می شود و مواد زائندی خارج نمی شود. عالم یهودی گفت: مگر نگفتی که من از علماء نیستم؟ پدرم فرمود: گفتم که من از جاهلان نیستم. سپس آن عالم یهودی گفت: کدام ساعتی است که نه از ساعات شب محسوب می شود و نه از ساعات روز؟ فرمود: آن ساعت، بین طلوع فجر و طلوع خورشید است. عالم یهودی اظهار داشت: سؤال دیگری باقیمانده است که بر جواب آن قادر نخواهی بود؛ و آن این که کدام دو برادر دوقلو بودند که هم زمان به دنیا آمدند و همزمان هلاک شدند، در حالتی که یکی از آن دو، پنجاه سال و دیگری صد و پنجاه سال عمر داشت؟ پدرم فرمود: آن دو برادر دوقلو به نام عزیز و عزیز بودند، که در یک روز به دنیا آمدند؛ و چون عمر آنها به بیست و پنج سال رسید، عزیز سوار الاغی بود و از روستائی به نام أنطاکیه گذر کرد، در حالتی که تمامی درخت‌ها

خشکیده و ساختمان‌ها خراب و اهالی آن در زمین مدفون بودند، گفت: خدایا! چگونه آن‌ها را زنده می‌نمائی؟ در همان لحظه خداوند جانش را گرفت و الاغ هم مرد و اجسادشان مدت یک صد سال در همان مکان ماند و سپس زنده شد و الاغ هم زنده شد و به منزل خود بازگشت ولی برادرش عزیز او را نمی‌شناخت و به عنوان میهمان او را به منزل راه داد و خاطره‌های برادرش را تعریف کرد و سپس افزود: بر این که او صد سال قبل از منزل بیرون رفت و برنگشت. سپس عزیز که جوانی بیست و پنج ساله بود خود را به برادرش عزیز که پیرمردی صد و بیست و پنج ساله بود معرفی کرد و با یکدیگر بیست پنج سال دیگر زندگی کرده و یکی در سن پنجاه سالگی و دیگری در سن صد و پنجاه سالگی وفات یافت. عالم یهودی ناراحت و غضبناک شد و از جای خود برخاست و گفت: تا این شخص در میان شما باشد من با شماها سخن نمی‌گویم، مأمورین هشام این خبر را برای هشام گزارش دادند و هشام دستور داد که هر چه سریع تر ما را به سوی مدینه منوره حرکت دهند. [۲۷].

نفرین در جایگاه حضرت شعیب علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه داستان قبل فرمود: چون عالم یهود رفت، اجتماع یهودیان پراکنده شد، و ما نیز به سوی مدینه طیبه حرکت نمودیم. در این میان هشام بن عبدالملک نامه‌ای توسط مأمورین حکومتی برای شهرها و روستاهای بین راه فرستاد مبنی بر این که محمد باقر و پسرش جعفر، دروغ گو و مخالف اسلام می‌باشند و کار آن‌ها ایجاد تفرقه و عداوت بین اهالی و گروه‌ها است، کسی آن‌ها را به منزل خود راه ندهد؛ و هرگونه معاشرت و معامله با آنان ممنوع می‌باشد. و از جمله شهرهای بین راه، شهر مداین بود، که قبل از ورود ما به آن جا، نامه هشام لعین به دست فرمان‌دار مداین رسیده بود و مردم را از هرگونه ارتباط با ما منع کرده بود. پس همین که نزدیک این شهر رسیدیم، دروازه‌ها را به روی ما بستند و آنچه پدرم ایشان را موعظه نمود تأثیری نداشت و بلکه شروع به فحاشی و ناسزا گوئی کردند، در نهایت چون تبلیغات سوء بسیار بود با جسارت تمام گفتند: باید از گرسنگی و تشنگی بمیرید. به ناچار پدرم بالای کوهی که مشرف بر شهر مداین بود رفت و دست خود را در گوش نهاد و با صدای بلند سخنانی را که حضرت شعیب علیه السلام برای نصیحت قوم خود خوانده بود تلاوت کرد. بعد از آن باد سیاهی به وزیدن گرفت و تمام مردان و زنان به همراه فرزندانشان بر بالای بام خانه‌هایشان رفتند. در بین آن‌ها پیرمردی کهن سال بود، که چون چشمش بر پدرم افتاد و صدای او را شنید، فریاد کشید: ای مردم! از خدا بترسید، این شخص در همان جایی ایستاده است که حضرت شعیب ایستاده و بر قوم خود نفرین کرد و به عذاب الهی گرفتار شدند، چنانچه دروازه‌ها را باز نکنید و به آن‌ها بی احترامی ننمائید، عذاب نازل می‌شود. مردم بسیار وحشت زده و متزلزل گشته و دروازه‌ها را گشودند و ما را با عزت و احترام وارد شهر کردند. و چون خبر این جریان، نیز به هشام ملعون رسید، دستور داد تا آن پیرمرد مؤمن را دست‌گیر و اعدام نمایند و پس از آن که ما از شهر مداین خارج و به سوی مدینه طیبه حرکت کردیم، مأمورین دستور هشام را نسبت به آن پیرمرد اجرا کردند. بعد از آن هشام نامه‌ای برای استاندار مدینه فرستاد مبنی بر این که هر چه زودتر پدرم حضرت باقرالعلوم علیه السلام را مسموم و به قتل برساند، و چون هشام به هلاکت رسید و به درک واصل گشت، به قتل پدرم موفق نشد. [۲۸].

پیش‌گوئی از کشتار

روزی از روزها امام محمد باقر علیه السلام در مجلسی نشسته بود و افرادی گرد وجود مبارک آن حضرت حلقه زده بودند. پس از گذشت مدتی، حضرت سر مبارک خود را به زیر انداخت و پس از لحظاتی بلند نمود و خطاب به افراد حاضر کرد و چنین فرمود: چه خواهید کرد آن هنگامی که مردی به همراه چهار هزار سرباز وارد شهر مدینه می‌گردد و تا مدت سه روز کشتار می‌کنند و به زنان و دختران تجاوز می‌نمایند و آنچه بتوانند فساد و جنایت می‌کنند؛ و شما توان مقابله با آن‌ها را ندارید؟ و سپس افزود: این

حادثه خطرناک در سال آینده رخ خواهد داد، پس همگی آماده باشید و خود را مجهز کنید که به طور حتم چنین قضیه ای اتفاق خواهد افتاد. ولی متأسفانه مردم مدینه به پیش گوئی و سخنان آینده نگر حضرت، اهمیت ندادند؛ و با بی توجهی اظهار داشتند: این پیش گوئی صحت نخواهد داشت. به همین جهت هیچ گونه تجهیزاتی فراهم نکردند، مگر تعدادی اندک که به فرمایشات حضرت، ایمان و عقیده داشتند، که به سبب ایمنی از شر دشمنان، از شهر مدینه خارج شده و هجرت کردند. و چون یک سال سپری شد امام محمد باقر علیه السلام به همراه اهل و عیال و بعضی افرادی که از بنی هاشم بودند، از شهر مدینه بیرون رفتند. و بعد از آن، همان طور که حضرت پیش گوئی و اخطار داده بود، نافع بن ازرق به همراه چهار هزار لشکر به شهر مدینه هجوم آورد؛ و با ایجاد رعب و وحشت، بسیاری از مردان را کشتند و به زنان تجاوز نمودند و اموالشان را نیز به یغما بردند. و چون اهل مدینه مجهز نبودند، توان هیچ گونه دفاع و مقابله ای را در برابر دشمن نداشتند. پس از این جریان، مردم شهر مدینه به اشتباه خویش معترف شده و اظهار داشتند: اکنون فهمیدیم که آنچه امام محمد باقر علیه السلام می فرماید، حق است و ما باید تابع و مطیع فرمایشات و دستورات آن بزرگوار باشیم. [۲۹].

مرگ شامی و حیاتی دوباره

یکی از اهالی شام که به امام محمد باقر علیه السلام بسیار علاقه مند بود و هر چند وقت یک بار به ملاقات و زیارت آن حضرت می آمد، در یکی از زیارت هایش پس از گذشت چند روزی در شهر مدینه منوره مریض شد و در بستر بیماری و در شرف مرگ قرار گرفت، به یکی از دوستان خود گفت: همین که من از دنیا رفتم، به حضرت ابو جعفر محمد بن علی، باقرالعلوم صلوات الله علیه بگو تا بر جنازه ام نماز بخواند و در مراسم تدفین من نیز شرکت نماید. وقتی که آن مرد شامی وفات یافت و دوستش نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد و به حضرت گفت که فلانی مرده و توصیه کرده است تا شما بر جنازه اش نماز بخوانی و در مراسم دفن او شرکت فرمائی. حضرت فرمود: شام سردسیر است و حجاز گرم سیر، در دفن او عجله و شتاب نکنید تا من بیایم. و سپس به سمت منزل مرد شامی حرکت کرد و چون وارد منزل او گردید در کنار بسترش نشست؛ و بعد از گذشت لحظه ای، دعائی را زمزمه نمود؛ و سپس او را با نام صدا کرد. در این هنگام، مرد شامی در حالی که پارچه ای سفید، رویش انداخته بودند، حرکتی کرد و پاسخ حضرت را داد. بعد از آن، حضرت او را نشانید و دستور داد تا شربت مخصوص، برایش تهیه کردند و به او خورانید. و چون به طور کامل بهبود یافت، خطاب به حضرت کرد و اظهار داشت: «أشهد أنك حجة الله على خلقه»... یعنی؛ شهادت می دهم که تو حجت خداوند بر خلق جهانی و مردم آن چه بخواهند باید در همه امور، به شما رجوع نمایند و هر که به غیر شما مراجعه کند، همانا او گمراه گشته است. پس از آن، امام باقر علیه السلام فرمود: اکنون پیش آمد و جریان بازگشت خود را برای این افراد بازگو کن؟ گفت: هنگامی که روح از بدن من پرواز کرد، ما بین زمین و آسمان ندائی رسید، که روح او را به کالبدش بازگردانید، چون که محمد بن علی علیهما السلام درخواست حیات دوباره او را کرده است. [۳۰].

حاجیان انسان نما

ابوبصیر که یکی از اصحاب باوفای امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و نیز یکی از راویان حدیث می باشد، ضمن حکایتی گوید: به همراه حضرت باقرالعلوم علیه السلام در مراسم حج بیت الله الحرام شرکت کردم، چون در جمع حجاج قرار گرفتیم، به آن حضرت عرضه داشتم: یابن رسول الله! امسال حاجی ها بسیار هستند و ضجه و شیون عظیمی بر پا است؟! حضرت فرمود: آری؛ ضجه و شیون بسیار می باشد، ولی حاجی بسیار اندک است؛ و سپس افزود: ای ابوبصیر! آیا دوست داری آنچه را گفتم ببینی تا بر ایمانت افزوده گردد؟ عرض کردم: بلی. پس از آن، حضرت دست مبارکش را بر صورت و چشم هایم کشید و

دعائی را زمزمه نمود و سپس فرمود: ای ابوبصیر! اکنون خوب نگاه کن بین چه می بینی. همین که چشم هایم را گشودم و دقت کردم بیشتر افراد را شبیه حیواناتی، چون خوک، میمون و ... دیدم، ولی قیافه انسان در آن جمع بسیار کم و ناچیز بود، همانند ستارگانی درخشان در فضائی تاریک، گفتم: درست فرمودی، ای مولای من! حاجیان اندک و سر و صدا بسیار است. سپس امام باقر علیه السلام دعائی دیگر زمزمه و قرائت نمود و دیدگان من به حالت اول بازگشت، و پس از آن فرمود: ما بخیل نیستیم، لیکن می ترسیم فتنه ای در بین مردم واقع شود و آنان لطف و فضل خداوند را نسبت به ما نادیده بگیرند و ما را در مقابل خدای سبحان قرار دهند، با این که ما بندگان خدا هستیم و از عبادت و اطاعت او سرپیچی نمی کنیم و در تمام امور تسلیم محض او بوده و خواهیم بود. [۳۱].

نصیحت به عمر بن عبدالعزیز و بازگشت فدک

یکی از راویان حدیث، به نام هشام بن معاذ حکایت کند: روزی عمر بن عبدالعزیز وارد شهر مقدس مدینه گردید و من در خدمت او بودم که یکی از غلامانش، به نام مزاحم به او گفت: حضرت ابو جعفر، محمد بن علی علیه السلام می خواهد وارد شود. عمر بن عبدالعزیز گفت: اجازه دهید وارد گردد. همین که امام باقر علیه السلام وارد شد، عمر مشغول گریه بود، حضرت فرمود: تو را چه شده است که گریه می کنی؟ و سپس افزود: ای عمر بن عبدالعزیز! دنیا نوعی از بازار کسب و تجارت است، عده ای در آن سود می برند و عده ای از آن خارج می گردند در حالی که زیانکار و خسارت دیده اند. و عده ای دیگر وقتی از این دنیا بروند پشیمان و نادم خواهند بود که چرا برای آخرت خود توشه ای بر نگرفته اند. سوگند به خداوند متعال، ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله، صاحبان حق هستیم و کلیه اعمال و کردار بندگان بایستی از برابر دیدگان ما بگذرد. ای عمر بن عبدالعزیز! تقوای الهی پیشه کن و در درون خود پیرامون دو چیز بیندیش: اول آن که دقت کن چه چیزهایی را دوست داری که همراه تو باشد تا در پیشگاه خداوند سعادت مند باشی. دوم آن که متوجه باش، از چه چیزهایی ناراحت هستی و تو را ناپسند آید، که همانا در پیشگاه خداوند تو را سرافکننده می گرداند و مانع عبور تو از صراط خواهد شد. ای عمر بن عبدالعزیز! درب ها را به روی مردم و مراجعین خود بگشای و مانع ها را برطرف نما و سعی کن که همیشه یار و یاور مظلومان و طرد کننده ظالمان و متجاوزان باشی؛ و سپس افزود: هر که دارای سه خصلت باشد، ایمانش کامل است. عمر با شنیدن این سخن، دو زانو نشست و گفت: یا بن رسول الله! آن سه چیز را بیان فرما؟ همانا شما اهل بیت نبوت هستید. حضرت فرمود: اول آن که هنگام شادمانی و خوشحالی گناه و معصیتی مرتکب نشود، دوم آن که هنگام غضب و ناراحتی حق را فراموش نکند؛ و سوم آن که هنگام دست یافتن به امور و اموال دنیا آنچه حلال و مباح او نیست تصرف نکند. راوی گوید: چون سخن به این جا رسید، عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا قلم و کاغذ آوردند و سپس حواله انتقال فدک را - که خلفاء قبل از او غصب کرده بودند - تحویل امام محمد باقر علیه السلام داد. [۳۲].

آسایش دنیا و یا سعادت آخرت

ابوبصیر آن راوی حدیث و از اصحاب صادقین علیهما السلام، نابینا شده بود؛ روزی محضر مبارک مولایش امام محمد باقر علیه السلام وارد شد و اظهار داشت: یا بن رسول الله! آیا شما وارثان و جانشینان پیامبر خدا هستید؟ حضرت در پاسخ فرمود: بلی. سؤال کرد: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارث علوم همه انبیاء عظام علیهم السلام بوده است؟ حضرت فرمود: بلی، او در تمام علوم و فنون وارث تمامی پیامبران الهی علیهم السلام می باشد. گفت: آیا شما اهل بیت عصمت و طهارت، نیز در تمام علوم و فنون وارث پیامبر هستید؟ فرمود: بلی، ما وارث تمامی علوم و فنون او می باشیم. سپس افزود: آیا شما توان آن را دارید که مرده را زنده و مریض را شفا دهید؟ و آیا از آنچه انسان ها انجام می دهند و یا در درون خود پنهان دارند، آگاه هستید؟ امام علیه السلام فرمود:

بلی، ولیکن تمامی آنچه را که ما انجام می دهیم، با اذن و اراده خداوند متعال است. پس از آن فرمود: ای ابوبصیر! نزدیک بیا، چون کنار حضرت قرار گرفت، دست مبارک خود را بر صورت و چشم او کشید که تمام فضاء برایش نورانی شد و همه چیز را به خوبی مشاهده کرد. سپس فرمود: آیا این حالت را دوست داری که بینا باشی و در قیامت همانند دیگر افراد گرفتار حساب و بررسی اعمال گردی؟ و یا آن که همان حالت ناینائی را دوست داری و این که در قیامت بدون درد سر وارد بهشت گردی؟ ابوبصیر عرض کرد: می خواهم همانند قبل نابینا باشم. پس امام محمد باقر علیه السلام دستی بر چشم های ابوبصیر کشید و به حالت اول بازگشت. [۳۳]. همچنین آورده اند: سعد بن عبدالملک بن مروان - که از بنی امیه بود و امام محمد باقر علیه السلام او را سعد الخیر می نامید - روزی در حالی که بدنش سخت می لرزید و گریان بود، بر امام علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: ای سعد! این چه حالتی است که در تو مشاهده می کنم؟! چرا گریان هستی؟ سعد اظهار داشت: چرا ترسناک و گریان باشم و حال آن که من از خانواده و از شجره ای هستم که در قرآن مورد لعن و غضب پروردگار قرار گرفته اند. امام باقر علیه السلام فرمود: ای سعد! غمگین مباش، چون که تو از آن ها نیستی، تو بر حسب ظاهر منسوب به بنی امیه هستی؛ ولی در حقیقت از ما می باشی. و سپس حضرت افزود: مگر این آیه شریفه قرآن را نشنیده ای که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» یعنی؛ هر کس - از هر طائفه و خانواده ای که باشد - اگر از من تبعیت و پیروی کند از من و با من خواهد بود. [۳۴].

خدا را چگونه می توان دید

مرحوم سید محسن امین در کتاب شریف خود آورده است: روزی شخص عرب بیابان نشینی به حضور مبارک امام محمد باقر علیه السلام شرف حضور یافت و عرضه داشت: آیا شما خدائی را که عبادت و ستایش می نمائی، تاکنون دیده ای؟! حضرت باقرالعلوم علیه السلام در پاسخ او اظهار داشت: من هرگز چیزی را که نبینم، اطاعت و عبادت نمی کنم. عرب بیابان نشین گفت: چگونه او را دیده ای؟! حضرت فرمود: خدا را با چشم و دید ظاهری نمی توان دید؛ ولیکن می توان او را با چشم دل و نیروی درون مشاهده نمود، چون حقایق امور و اشیاء به وسیله فهم و شعور درونی درک و تحصیل می گردند. و سپس در ادامه فرمایشاتش افزود: خداوند سبحان با حواس ظاهری قابل حس و لمس نیست، او را نمی توان با مردم و دیگر موجودات مقایسه نمود؛ بلکه او به وسیله آیات و نشانه ها شناخته می گردد، همچنین او به وسیله علامات و حرکات جهان طبیعت، قابل وصف و درک می باشد. او خدائی است که مانند و شریکی ندارد و قابل مقایسه با هیچ موجودی نیست. [۳۵]. حقیر گوید: برای خداشناسی به ترجمه و تفسیر آیه الکرسی و نیز سوره توحید مراجعه شود. همچنین برای تشبیه نسبی و تقریب ذهن به اوایل فصل اول کتاب کشکول نفیس: ج ۲ مراجعه شود که می توان این جهان را با کالبد جهان بدن انسان و نیز خداوند سبحان را در چند جهت با عقل و روح مقایسه نسبی کرد.

کشاورزی و کار افتخار است

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت فرموده است: محمد بن منکدر [۳۶] معتقد بود که پس از حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام کسی در فضل و علم و عبادت، هم ردیف آن حضرت نخواهد بود. تا آن که روزی از روزها، در یکی از باغستان های اطراف شهر مدینه، حضرت باقرالعلوم علیه السلام را مشاهده کرد که مشغول کارگری و کشاورزی است. با خود گفت: باید او را نصیحت کنم تا خود را در این کهولت سن و سنگینی بدن به زحمت نیندازد، پس در حالی که امام محمد باقر علیه السلام در اثر خستگی بر دو غلام خود تکیه زده بود محمد بن منکدر جلو آمد. و چون نزدیک امام علیه السلام رسید، سلام کرد و حضرت با حالتی گرفته و ناراحتی، جواب سلام او را داد. سپس محمد بن منکدر حضرت را مخاطب قرار داد و اظهار داشت: یا بن رسول الله!

خداوند امور تو را اصلاح نماید، شما در این کهولت سن؛ و با این که یکی از بزرگان قریش هستی، در این گرمای سخت، در طلب و تحصیل دنیا می باشی؟! اگر در چنین حالتی مرگ فرا رسد چه خواهی کرد؟ و در پیشگاه خداوند چه جوابی داری؟ امام باقر علیه السلام خود را از آن دو غلام کنار گرفت و آزاد روی پای خود ایستاد و سپس فرمود: به خدا سوگند، چنانچه در این حالت، مرگ سراغ من آید در بهترین حالت ها خواهم بود؛ چون که مشغول طاعت خدا هستم و می خواهم خود را از افرادی همانند تو بی نیاز گردانم و سربار جامعه نباشم؛ زیرا هر که سربار جامعه باشد، گناه و معصیت خدای تعالی را کرده است. امام جعفر صادق علیه السلام افزود: در این هنگام محمد بن منکدر اظهار داشت: خداوند تو را مورد رحمت خویش قرار دهد، خواستم تو را نصیحتی نمایم؛ ولیکن تو مرا ارشاد و نصیحت نمودی. [۳۷].

ارزش و اهمیت خوردنی ها

محمد بن ولید که یکی از دوستان و اصحاب امام محمد باقر علیه السلام است، حکایت کند: روزی به قصد زیارت آن حضرت حرکت کردم، وقتی نزدیک منزل امام علیه السلام رسیدم، جمعیت بسیاری را دیدم که برای زیارت آن حضرت آمده بودند. به همین جهت برگشتم و فردای آن روز دوباره برای دیدار آن حضرت به راه افتادم و چون تنها بودم دوست داشتم که رفیقی با خود می یافتم تا با یکدیگر به محضر شریف امام باقر صلوات الله علیه شرفیاب می شدیم. آن روز هوا بسیار گرم بود؛ و من همچنان تنها حرکت می کردم، در بین راه خسته و تشنه و گرسنه شده بودم، مقداری آب که همراه داشتم آشامیدم و در گوشه ای نشستم. پس از لحظاتی، غلامی آمد و طبقی، که در آن غذاهای متنوع وجود داشت، به همراه آفتابه ای برایم آورد. و هنگامی که طبق غذا را جلوی من گذاشت، گفت: سرور و مولایم فرمود: پیش از غذا دست هایت را بشوی - و با نام خدا - غذایت را تناول کن. پس چون مشغول خوردن غذا بودم، مولایم امام باقر علیه السلام تشریف آورد و من به احترام حضرت، از جای برخاستم و ایستادم، حضرت فرمود: - سر سفره - حرکت نکن، بنشین و غذایت را میل نما. به همین جهت نشستم و غذایم را خوردم. پس از آن، غلام مشغول جمع آوری ریزه های غذا شد که اطراف ظرف غذا ریخته شده بود. حضرت فرمود: چنانچه در بیابان غذا خوردی، اضافات آن را جمع نکن و آن ها را در گوشه ای رها نما - تا مورد استفاده جانوران و حیوانات قرار گیرد. ولی اگر در منزل غذا خوردی، آنچه را که اطراف سفره و یا اطراف ظرف غذا می ریزد، تمام آن را جمع کن و تناول نما، چون که رضایت خداوند متعال در چنین کاری است؛ و نیز سبب توسعه روزی و مانع از فقر و بیچارگی می باشد، و همچنین شفای هر دردی در آن ریزه های غذا خواهد بود. [۳۸]. همچنین مرحوم شیخ صدوق آورده است: روزی امام محمد باقر علیه السلام وارد خلوت گاه - مستراح - شد، لقمه نانی را مشاهده نمود [۳۹]، آن را برداشت و پس از تمیز کردن به غلام خود داد و فرمود: آن را نگه دار تا من بازگردم. پس از آن که حضرت خارج شد و لقمه نان را از غلام تقاضا نمود، غلام گفت: ای سرورم و مولایم! من آن را خوردم. حضرت فرمود: چنانچه کسی تکه نانی پیدا کند و آن را تمیز نماید و بخورد، موجب دخول در بهشت خواهد شد. [۴۰]. همچنین از امام جعفر، حضرت صادق آل محمد علیهم السلام وارد شده است که فرمود: جمع کردن و تناول نمودن خورده ها و ریزه های نان و غذائی که اطراف سفره یا اطراف ظرف می ریزد موجب جلوگیری از درد خاصره [۴۱] می شود. [۴۲].

اطلاع از جریانات و افشای خیانت

مرحوم شیخ طوسی رضوان الله علیه در کتاب خود آورده است: اسماعیل بن ابی حمزه بَطَّائِنی به نقل از پدرش حکایت نمود: روزی حضرت ابو جعفر، باقرالعلوم علیه السلام سوار مرکب خود شد و به همراه عده ای از غلامان و یکی از اصحابش به نام سلیمان بن خالد، راهی باغ خود گردید، من نیز سوار مرکب خود شده و همراه ایشان حرکت کردم. بعد از پیمودن مقداری از راه، سلیمان بن

خالد اظهار داشت: فدایت شوم، آیا امام از آنچه در شبانه روز رخ می دهد آگاه است؟ حضرت فرمود: ای سلیمان! سوگند به کسی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت و رسالت برانگیخت! همانا تمام آنچه را که در طول روز، ماه و بلکه در طول سال رخ می دهد، امام و حجت خدا نسبت به آن، آگاه و عالم می باشد. بعد از آن افزود: آیا نمی دانی که فرشته روح در شب قدر از طرف خداوند متعال بر امام وارد می شود و او را در جریان تمام حوادث و امور قرار می دهد؛ و هیچ موضوعی از امام مخفی نخواهد بود؟ و در بین فرمایشات خود افزود: همین الان دو نفر به ما می رسند که اموالی را دزدیده و پنهان کرده اند. ابو حمزه گوید: به خدا سوگند! طولی نکشید که دو نفر نمایان شدند و حضرت به یکی از غلامان خود دستور داد که آن دو نفر سارق را نزد من بیاور، هنگامی که خدمت امام علیه السلام احضار شدند، حضرت به آن ها فرمود: شما دزد هستید. ولی آن ها سوگند خوردند که ما سارق نیستیم و چیزی ندزدیدیم. حضرت اظهار نمود: چنانچه حقیقت را نگوئید، می گویم که چه اموالی از چه شخصی سرقت کرده اید و در کجا پنهان نموده اید. و چون آن دو نفر از بیان حقیقت امتناع ورزیدند، امام علیه السلام به سلیمان فرمود: به همراه یکی از غلامان، بالای آن کوه که در آن سمت قرار دارد، برو؛ در آن جا غاری است، هر مقدار اموال و اشیائی که داخل آن غار باشد، بیاور. سلیمان گوید: طبق فرمان امام محمد باقر علیه السلام به سمت غار رفتیم و چون داخل آن شدیم آنچه موجود بود برداشتیم و نزد امام علیه السلام آوردیم. حضرت به ما فرمود: چنانچه تا فردا صبر نمائید جریان عجیب تری را خواهید دید، که چگونه بر افراد بی گناه ظلم می شود. فردای آن روز به همراه امام علیه السلام نزد والی و استاندار مدینه رفتیم؛ لحظاتی نشستیم، پس ناگهان شخصی که اموالش را سرقت کرده بودند به همراه افرادی وارد شد؛ و آن مرد اظهار داشت: این افراد اموال مرا دزدیده اند. امام باقر علیه السلام فرمود: این افراد دزد نیستند، بلکه دزد دیگرانند؛ و اموال تو را فلانی و فلانی سرقت کرده بودند و اکنون آن ها نزد من موجود می باشند. بعد از آن حضرت دستور داد تا مقداری از آن اموال را که مال آن شخص بود تحویلش دهند. پس از آن، امام علیه السلام به والی مدینه فرمود: مقداری دیگر از اموال مسروقه نزد این جانب است، که مربوط به فلان شخص از اهالی بربر می باشد، هر گاه آمد مرا خبر کنید تا اموال او را تحویلش دهم. سپس حضرت آن دو نفر سارق را معرفی نمود و دستور داد تا دست هر دو نفر طبق حکم اسلام قطع شود. [۴۳].

هدیه به شاعر از خزینه خالی

مرحوم شیخ مفید، طبری و برخی دیگر از بزرگان به نقل از جابر جعفی حکایت کنند: روزی به محضر شریف امام محمد باقر علیه السلام شرفیاب شدم، و اظهار داشتم: مولایم! من بسیار تنگ دست و محتاج شده ام؛ از شما خواهش می کنم، مقداری پول جهت تأمین هزینه زندگی ام به من عنایت فرمائید؟ امام علیه السلام فرمود: ای جابر! در حال حاضر، چیزی نزد ما نیست که به تو کمک دهیم. در همین بین - که مشغول صحبت بودیم - کمیت شاعر وارد شد و چند بیت شعر در مدح و عظمت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام فرمود و چون اشعار او پایان یافت، حضرت به غلام خود فرمود: وارد آن اتاق شو، کیسه ای در آن جا وجود دارد، آن را بیاور و تحویل کمیت شاعر بده. غلام رفت و پس از لحظه ای - در حالی که کیسه ای در دست گرفته بود - بازگشت، و آن کیسه را جلوی کمیت شاعر نهاد. سپس کمیت به حضرت عرضه داشت: سرورم! اگر اجازه فرمائی، قصیده دیگری نیز بخوانم؟ امام علیه السلام فرمود: مانعی نیست، چنانچه مایل هستی، بخوان؛ سپس کمیت قصیده ای دیگر در مدح ائمه علیهم السلام خواند، و پس از پایان اشعار، حضرت به غلام خود فرمود: داخل همان اتاق برو، کیسه ای دیگر آن جا هست، آن را برای کمیت شاعر بیاور؛ و غلام نیز اجابت کرد. بار دیگر کمیت اجازه خواست تا اشعار دیگری را بخواند. و حضرت اجازه فرمود و سپس فرمود تا کیسه ای دیگر تحویل کمیت گردد. در این هنگام کمیت شاعر خطاب به حضرت کرد و اظهار داشت: یا بن رسول الله! به خدا سوگند، من برای گرفتن هدیه و پول، این اشعار را نخواندم و غرض من کسب اموال و متاع دنیا نبود؛ بلکه برای خوشنودی حضرت

رسول و رضایت پروردگار این اشعار را سروده ام. آن گاه امام علیه السلام برای او دعا کرد و به غلام خود فرمود: این کیسه ها را بازگردان و سر جایش بگذار، غلام آن ها را برداشت و در جای اولش قرار داد. جابر افزود: من با دیدن چنین صحنه ای، با خود گفتم: هنگامی که من مشکلات خود را برای حضرت توضیح دادم و تقاضای کمک کردم به من فرمود: چیزی نزد ما نیست؛ لکن برای کمیت شاعر، که چند شعری را سروده است، سه کیسه معادل سی هزار درهم، اهداء می نماید. در همین افکار بودم که کمیت بلند شد و خداحافظی کرد و رفت، سپس حضرت فرمود: ای جابر! بلند شو و برو داخل همان اتاق و هر چه آن جا بود، بیاور. هنگامی که داخل اتاق رفتم هر چه بررسی کردم، چیزی نیافتم و اثری از کیسه ها نبود، بازگشتم و به امام علیه السلام خبر دادم که چیزی پیدا نکردم. حضرت فرمود: ای جابر! ما از تو چیزی را پنهان نمی کنیم و سپس دست مرا گرفت و همراه حضرت وارد همان اتاق شدم، وقتی داخل اتاق شدیم، حضرت با پای مبارک خود بر زمین زد و مقدار زیادی طلا نمایان گشت. پس از آن فرمود: ای جابر! آنچه می بینی و مشاهده می کنی برای دیگران بازگو نکن؛ مگر آن که از هر جهت مورد اعتماد باشند. و سپس افزود: روزی جبرئیل علیه السلام نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و تمام گنج های زمین و ذخایر آن را بر جدم عرضه داشت، بدون آن که کمترین چیزی از مقام و موقعیت حضرتش کاسته شود. ولی او نپذیرفت و تواضع و قناعت را برگزید و آن ذخایر و گنج ها را رد نمود. و ما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چنین هستیم؛ و شیعیان و دوستان ما نیز باید چنین باشند. [۴۴].

بهترین دارو و درمان

محمد بن مسلم در ضمن حدیثی حکایت کند: روزی در مدینه بیمار بودم، امام محمد باقر علیه السلام توسط غلامش ظرفی که در آن شربتی مخصوص قرار داشت و در پارچه ای پیچیده بود، برآیم فرستاد. وقتی غلام آن شربت را به من داد، گفتم: مولا و سرورم فرموده است: باید برای درمان و علاج بیماری خود، آن را بنوشی. هنگامی که خواستم آن را بنوشم، متوجه شدم که آن شربت بسیار خوشبو و خنک است. و چون شربت را نوشیدم، غلام گفتم: مولایم فرموده است: پس از آن که شربت را نوشیدی، حرکت کن و نزد ما بیا. من در فکر فرو رفتم که چگونه به این سرعت خوب شدم؟! و این شربت چه دارویی بود؟ چون تا قبل از نوشیدن شربت قادر به حرکت و ایستادن نبودم. به هر حال حرکت کردم و به حضور امام علیه السلام شرفیاب شدم؛ و دست و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسیدم؛ و چون گریه می کردم حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: ای مولایم! بر غریبی و دوری مسافت خانه ام از شما و همچنین بر ناتوانی خویش گریه می کنم از این که نمی توانم مرتب به خدمت شما برسم و کسب فیض نمایم. حضرت فرمود: و اما در رابطه با ناتوانی و ضعف جسمانیت، متوجه باش که اولیاء و دوستان ما در این دنیا به انواع بلا و مصائب گرفتار می شوند، و مؤمن در این دنیا هر کجا و در هر وضعیتی که باشد غریب خواهد بود تا آن که به سرای باقی رحلت کند. اما این که گفتم در مسافت دوری هستی، پس به جای دیدار با ما، به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برو؛ و بدان آنچه را که در قلب خود داری و معتقد به آن باشی با همان محشور خواهی شد. سپس حضرت فرمود: آن شربت را چگونه یافتی؟ عرض کردم: شهادت می دهم بر این که شما اهل بیت رحمت هستید، من قدرت و توان حرکت نداشتم؛ ولیکن به محض این که آن شربت را نوشیدم، ناراحتیم برطرف شد و خوب شدم. حضرت فرمود: آن شربت دارویی بر گرفته شده از تربت قبر مطهر امام حسین علیه السلام است، که اگر با اعتقاد و معرفت استفاده شود شفاء و درمان هر دردی خواهد بود. [۴۵].

اهمیت افطاری دادن

مرحوم شیخ صدوق رحمه الله علیه، با سند خود به نقل از حضرت صادق آل محمد علیهم السلام، حکایت فرماید: روزی یکی از دوستان و اصحاب پدرم، به نام سدید صیرفی در ماه مبارک رمضان نزد پدرم، حضرت باقرالعلوم علیه السلام شرفیاب شد. پدرم او

را مخاطب قرار داد و فرمود: ای سدیر! آیا می دانی این شب ها، چه شب هائی است؟ سدیر در پاسخ اظهار داشت: بلی، فدایت کردم، این شب ها، شب های ماه مبارک رمضان است. پدرم فرمود: آیا قادر هستی که ده نفر از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام را در هر شب از شب های آخر ماه مبارک رمضان خریداری نموده و آزادشان کنی؟ سدیر گفت: پدر و مادرم فدای شما باد، امکانات مالی ندارم. پدرم فرمود: نه نفر، چطور؟ جواب داد: توان ندارم. پس پدرم یک به یک از تعداد آن ها کم کرده، و سدیر همچنان به گفته خویش پایدار بود، تا آن که در نهایت، پدرم سؤال نمود: آیا یک نفر را هم نمی توانی آزاد کنی؟! سدیر پاسخ داد: خیر، توان آن را ندارم. پدرم - حضرت باقرالعلوم علیه السلام - اظهار داشت: آیا نمی توانی هر شب یک مرد مسلمان را میهمان خود کنی تا روزه خود را در منزل تو افطار نمایند؟ سدیر گفت: بلی، یا بن رسول الله! دو نفر را می توانم افطاری دهم. پدرم - امام محمد باقر علیه السلام - فرمود: منظور من نیز همین بود که افطاری دادن به یک مسلمان در این شب ها، معادل با آزادی یکی از فرزندان حضرت اسماعیل است، که در قید اسارت باشد. [۴۶].

خود آرائی برای همسر

یکی از روایان حدیث، به نام حسن بصری - که شغلش تولید روغن زیتون بود - گوید: روزی به همراه یکی از دوستانم - که از اهالی بصره بود - به محضر مبارک امام محمد باقر علیه السلام شرف حضور یافتیم. و هنگامی که وارد شدیم، حضرت را در اتاقی مرتب و مزین دیدیم، که لباسی تمیز و زیبا پوشیده است و خود را خوشبو و معطر گردانیده بود. پس مسائلی چند از حضرتش سؤال کردیم و جواب یکایک آن ها را شنیدیم؛ و چون خواستیم از خدمت آن بزرگوار خارج شویم، فرمود: فردا نزد من بیائید. و من اظهار داشتم: حتماً شرفیاب خواهیم شد. بنابر این فردای آن روز به همراه دوستانم به محضر امام علیه السلام وارد شدیم و حضرت را در اتاقی دیگر مشاهده کردیم، که روی حصیری نشسته است و پیراهنی ضخیم و خشن نیز بر تن مبارک دارد. پس از آن که در حضور ایشان نشستیم، روی مبارک خود را به سمت دوست من کرد و فرمود: ای برادر بصری! می خواهم موضوعی را برایت روشن سازم، تا از حالت شگفت و تحیر در آیی، دیروز که بر من وارد شدید و مرا با آن تشکیلات دیدید، آن اتاق همسرم بود و تمام وسائل و امکانات آن، مال وی بود که او آن ها را برای من مرتب و مزین ساخته بود؛ و من نیز در قبال آن آراستگی و زینت، لباس زیبا پوشیده و خود را برای همسرم آراسته و معطر گردانیده بودم. زیرا همان طوری که مرد علاقه دارد همسرش خود را فقط برای او بیاراید، مرد نیز باید خود را برای همسر بیاراید تا مبادا به نوعی دلباخته دیگری گردد. [۴۷].

زائیدن گرگ باوفا

مرحوم شیخ مفید رحمه الله علیه به نقل از محمد بن مسلم - که یکی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و از روایان حدیث است - حکایت کند: روزی به همراه حضرت ابوجعفر، امام محمد باقر علیه السلام از شهر مدینه طیبه به سوی مکه معظمه حرکت کردیم؛ من سوار الاغ بودم و حضرت بر قاطری سوار بود. در بین راه، ناگهان گرگی از بالای کوهی نمایان شد و کم کم جلو آمد تا نزدیک ما رسید و حضرت متوقف شد. گرگ نزدیک تر آمد و سپس دست های خود را بلند کرده و بر زین قاطر نهاد و سر خود را تا نزدیک گوش امام باقر علیه السلام بلند کرد و حضرت نیز سر خود را فرود آورد؛ و گرگ لحظاتی در گوش حضرت سخنانی را مطرح و نجوا کرد. آن گاه امام علیه السلام گرگ را مخاطب قرار داد و فرمود: برو، مشکل تو را حل کردم. پس از آن، گرگ با سرعت برگشت و از آنجا دور شد. من از مشاهده چنین صحنه ای در حیرت و تعجب قرار گرفته و به امام محمد باقر علیه السلام عرضه داشتم: یا بن رسول الله! چیز بسیار عجیبی را دیدم، جریان چه بود؟! حضرت فرمود: گرگ به من گفت: ای پسر رسول خدا! جفت - همسر - من در این کوه می باشد؛ و باردار است و هم اکنون درد زائیدن بر او بسیار سخت شده

است. از خداوند متعال بخواه تا زائیدن را بر آن آسان و ساده گرداند. و همچنین از خدا درخواست نما، تا نسل مرا بر هیچ یک از دوستان و شیعیان تو مسلط نگرداند. و در نهایت، من به آن گرگ گفتم: خواسته ات را انجام دادم، و حاجتش برآورده شد. [۴۸].

شرایط و حدود سفره

أَبُو لَبِيدٍ بَحْرَانِيٌّ كَوَيْدٌ: روزی در مکه معظمه حضور امام محمد باقر علیه السلام نشستند بودم، که شخصی وارد شد و عرض کرد: ای محمد بن علی! تو آن کسی هستی که برای هر چیزی حد و شرایطی می دانی، و نیز برای هر کاری مقرراتی را وضع فرموده ای؟ حضرت فرمود: بلی، من می گویم، برای هر چیزی خواه کوچک و حقیر باشد یا بزرگ و عظیم، خداوند حکیم برای آن شرایط و حدودی را تعیین کرده است. و هر کسی از آن تجاوز کند، از حد و مرز خدای بزرگ بیرون رفته و کفران کرده است. آن شخص سؤال کرد: سفره غذا که کنار آن می نشینیم، دارای چه حدود و شرایطی است؟ امام علیه السلام فرمود: حد و مرز سفره غذا آن است که چون خواستی شروع نمائی، به نام خدا شروع کنی، و چون سفره را جمع کنند، شکرش را به جا آوری، و آنچه از غذاها اطراف آن ریخته باشد، جمع کنی و تناول نمائی. آن شخص عرض کرد: حدود ظرف آب چیست؟ فرمود: این که اگر لبه ظرف آب شکسته باشد، از آن آب نیاشامی؛ چون که آن قسمت، محل تجمع میکروب ها است. و چون خواستی ظرف آب را بر دهان بگذاری و بیاشامی، اول نام خدای مهربان را بر زبان جاری نما، و پس از آن که آب را آشامیدی، شکر و سپاس خدا را انجام ده. و همچنین سعی نمائی آب را یک نفس و یک دفعه نیاشامی، بلکه سه دفعه؛ و با سه نفس آب را بیاشام، که این گونه گواراتر و سودمندتر خواهد بود. [۴۹].

خوردن انگور و خرید بهترین مادر

مرحوم راوندی در کتاب خرایح و جرایح آورده است: روزی یکی از دوستان امام محمد باقر علیه السلام، به نام ابن عَکَّاشَةُ اَسَدِي در منزل آن حضرت وارد شد. ابن عَکَّاشَةُ گوید: چون بر آن حضرت وارد شدم، فرزندش ابو عبدالله، جعفر صادق علیه السلام را دیدم، که کنار پدر ایستاده است، پس از آن که نشستم مقداری انگور آوردند. خواستم که تناول کنم، حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرمود: پیرمردان و کودکان انگور را دانه دانه می خورند؛ لیکن تو دو تا دو تا میل کن، که این چنین مستحب است. بعد از آن عرضه داشتم: یابن رسول الله! فرزندت جعفر هنگام تزویجش فرا رسیده است، چرا برنامه ازدواج او را فراهم نمی فرمائی؟! حضرت فرمود: به همین زودی قافله کنیز فروشان وارد می شوند و با پول های درون این کیسه، جاریه ای مناسب برایش فراهم می کنیم. چند روزی پس از آن، دوباره به حضور آن حضرت وارد شدم، که چند نفر دیگر نیز حضور داشتند، حضرت فرمود: ای ابن عَکَّاشَةُ! قافله کنیز فروشان از راه رسیده است، این کیسه را بگیر و جاریه ای مناسب برای فرزندم خریداری نما. لذا نزد آن قافله آمدیم و جویای کنیزی شدیم؟ گفتند: آنچه داشتیم فروخته ایم؛ و در حال حاضر فقط دو کنیز مریض حال باقی مانده است. گفتم: آن ها را ببینیم، پس از آن که آن ها را مشاهده کردیم، یکی از آن دو کنیز را برگزیدیم و قیمت آن را جویا شدیم؟ فروشنده گفت: قیمت آن هفتاد دینار تمام می باشد. گفتم: من او را به آنچه که در داخل این کیسه موجود است، خریدارم، در این هنگام پیرمرد محاسن سفیدی - که همراه آن ها حضور داشت - گفت: مانعی ندارد. و چون کیسه را گشودیم و پول ها را محاسبه نمودیم، مبلغ هفتاد دینار کامل در آن موجود بود، پس آن ها را پرداختیم و کنیز را تحویل گرفته و خدمت حضرت باقرالعلوم علیه السلام در حالتی که فرزندش جعفر علیه السلام نیز حضور داشت، آوردیم. موقعی که کنیز در حضور امام باقر علیه السلام قرار گرفت، حضرت به او فرمود: نام تو چیست؟ کنیز گفت: حمیده. حضرت فرمود: تو حمیده، در دنیا و محموده آخرت هستی. و سپس اظهار داشت: برایم بگو که آیا باکره هستی یا ثبیه؟ گفت: بلی، باکره هستم. فرمود: چگونه باکره هستی، و حال آن که کسی

از چنگال و تجاوز کنیز فروشان سالم نمی ماند؟! کنیز گفت: هر گاه رئیس آن ها نزد من می آمد، که با من نزدیکی و مجامعت کند، پیرمردی سفید موی حاضر می شد و او را از نزدیکی با من جلوگیری و ممانعت می کرد؛ و این کار چندین مرتبه واقع شد ولی او هرگز توفیق نزدیکی با مرا نیافت. سپس امام محمد باقر علیه السلام آن جاریه پاکدامن را تحویل فرزندش، حضرت ابو عبدالله، جعفر صادق علیه السلام داد و فرمود: او را تحویل بگیر، که همانا بهترین خلق خداوند متعال، در روی زمین، به نام موسی کاظم علیه السلام از او متولد خواهد شد. [۵۰].

پیرزنی، جوان شد

حبابه والیه یکی از زن های مؤمنه ای بود، که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه به حضور آن حضرت شرفیاب می شد و کسب فیض می نمود. همچنین در زمان امام محمد باقر علیه السلام نیز چند مرتبه به محضر مبارک آن حضرت شرفیاب گردیده است. این زن مؤمنه، روزی پس از گذشت مدت ها، خدمت امام باقر علیه السلام وارد شد، حضرت به او فرمود: ای حبابه! مدتی است که نزد ما نیامده ای؟ حبابه اظهار داشت: ای سرورم! کهولت سن و ضعف جسم و سفیدی موی سرم و نیز غم و اندوهی که دارم، مرا از زیارت شما باز داشته است. حضرت به حبابه فرمود: جلو بیا. وقتی حبابه نزدیک امام محمد باقر علیه السلام قرار گرفت، حضرت دست مبارک خود را روی سر حبابه نهاد [۵۱] و دعائی را زمزمه نمود، که ناگاه گیسوان حبابه سیاه و چهره اش شاداب و جوان گشت. حبابه، تبسمی کرد و خوشحال شد و حضرت نیز شادمان گردید. پس از آن، حبابه از حضرت سؤال کرد و گفت: ای مولای من! پیش از آن که این عالم آفریده شود، شما - اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم - در چه حالتی و در کجا بودید؟ حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمود: ما نوری بودیم، که هر لحظه تسبیح و تقدیس خداوند سبحان را می گفتیم. و ملائکه الهی نیز چگونگی تسبیح و تقدیس را از ما آموختند؛ و چون حضرت آدم علیه السلام آفریده شد، خداوند متعال نور ما را در صلب او قرار داد. [۵۲].

اعتراض و پاسخی دندان شکن

ابو حنیفه - که امام و پیشوای یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت می باشد - روزی به مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شد و سپس به حضور مبارک حضرت باقر العلوم علیه السلام شرفیاب گردید؛ و از ایشان اجازه خواست تا مقداری در کنار آن حضرت بنشیند؟ امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای ابو حنیفه! تو را می شناسند، مصلحت نیست کنار من بنشینی. ابو حنیفه اعتنائی به فرمایش حضرت نکرد و پهلوی آن حضرت نشست؛ و در ضمن صحبت هائی پیرامون مسائل مختلف، از آن بزرگوار سؤال کرد: آیا شما امام هستی؟ حضرت فرمود: خیر. گفت: بسیاری از مردم کوفه عقیده دارند، که شما امام و پیشوای ایشان می باشی؟ حضرت فرمود: من چه کنم؟! منظورت چیست؟ ابو حنیفه گفت: پیشنهاد می دهم که نامه ای برای آن گروه از مردم کوفه بنویسی؛ و آن ها را از این عقیده باز داری. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ولی آن ها حرف مرا نمی پذیرند، همانطور که خودت حرف مرا نپذیرفتی؛ چون به تو گفتم که در کنار و پهلوی من نشین. ولیکن تو سخن مرا گوش نکردی و در کنارم نشستی؛ و با این که در حضور من بودی مخالفت مرا کردی؛ پس چه انتظاری از دیگران داری؛ با این که بین من و آن ها فاصله است؟! و چگونه توقع داری که آن ها به حرف من ترتیب اثر دهند؟! در این لحظه، ابو حنیفه سرافکنده شد و دیگر حرفی نزد، و سپس از جای خود برخاست و رفت. [۵۳].

دو سؤال درباره قیامت

مرحوم شیخ مفید و دیگر بزرگان به نقل از عبدالرحمن زهری آورده اند: هشام بن عبدالملک در یکی از سال ها، جهت انجام مراسم حج و زیارت خانه خدا، وارد مسجدالحرام شد، در حالی که بر یکی از غلامانش - به نام سالم - تکیه زده بود. امام محمد باقر علیه السلام در گوشه ای از مسجدالحرام نشسته و مشغول دعا و مناجات بود. سالم به هشام گفت: ای امیر المؤمنین! این شخص محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام است. هشام اظهار داشت: آیا این همان کسی است که اهالی عراق دلباخته و شیفته او هستند؟ سالم در پاسخ به هشام، گفت: آری. هشام گفت: به نزد او برو؛ و به او بگو که خلیفه، هشام گوید: مردم در روز قیامت - در آن مدتی که مشغول بررسی و محاسبه اعمال هستند - چه خوراکی دارند و چه می آشامند؟ پس هنگامی که غلام نزد امام باقر علیه السلام آمد و سؤال هشام را مطرح کرد، حضرت فرمود: هنگامی که مردم محشور می شوند، در صحرای محشر چشمه هائی است، که از آن می خورند و می آشامند تا وقتی که از حساب و بررسی اعمال فارغ آیند. وقتی سالم، جواب حضرت را برای هشام بازگو کرد، هشام با شدت ناراحتی گفت: الله اکبر! و آن گاه دوباره سالم را فرستاد تا از حضرت باقرالعلوم علیه السلام سؤال کند: چه چیزی مردم را از خوردن و آشامیدن باز می دارد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: آن هنگامی که خلافکاران در آتش دوزخ قرار گیرند، بیشتر اشتها پیدا می کنند و سپس خطاب به مؤمنین کرده و گویند: أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ. [۵۴]. یعنی؛ یا مقداری آب و یا مقداری از آنچه که خداوند به شما روزی داده است، به ما هم عنایتی کنید. در این موقع هشام، با شنیدن جواب صریح و روشنگرانه امام علیه السلام ساکت شد و دیگر حرفی نزد. [۵۵].

بهترین کلام در آخرین فرصت

مرحوم شیخ طوسی، راوندی و دیگر بزرگان، به نقل از ابو بصیر حکایت کند: روزی به محضر مقدس امام محمد باقر علیه السلام شرفیاب شدم و لحظاتی بعد از آن، حمران نیز به همراه بعضی از افراد وارد شد و به حضرت خطاب کرد و گفت: یابن رسول الله! عکرمه در سکرات مرگ قرار گرفته است. ابوبصیر گوید: عکرمه با خوارج هم عقیده بود و خود را از امام محمد باقر علیه السلام رها نیده بود. حضرت با شنیدن سخن حمران، از جای خود برخاست و فرمود: مرا مهلت دهید تا بروم و بازگردم؟ گفتیم: مانعی نیست. لذا امام باقر علیه السلام حرکت نمود و رفت و پس از گذشت لحظاتی دوباره مراجعت نمود و اظهار داشت: چنانچه پیش از آن که عکرمه، جان از جسدش مفارقت کند، او را درک می کردم، کلماتی را به او تعلیم و تلقین می نمودم که برایش بسیار سودمند و نجات بخش می بود؛ ولیکن موقعی بر بالین او رسیدم که تمام کرده و جان از بدنش خارج گشته بود. ابوبصیر افزود: به حضرت عرض کردیم: فدایت گردیم، آن کلمات چیست تا ما از آن ها برای خود و دیگران بهره گیریم؟ فرمود: همان کلماتی است که شماها بر آن معتقد هستید. و سپس افزود: هر گاه بر بالین شخصی قرار گرفتید که احتمال مرگ برای او می دهید، او را بر شهادت و اقرار به «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و نیز بر ولایت و امامت ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - تلقین کنید، که از جهاتی برای او سودمند و نجات بخش خواهد بود. [۵۶].

تسلیم در مقابل حوادث

مرحوم شیخ کلینی و دیگر بزرگان آورده اند: روزی عده ای از دوستان و شیعیان حضرت ابوجعفر، امام محمد باقر علیه السلام به ملاقات آن حضرت شرف حضور یافتند. چون وارد اتاق شدند و نشستند، متوجه گشتند که یکی از کودکان امام علیه السلام سخت مریض و ناراحت است و حضرت غمگین و اندوهناک می باشد؛ به طوری که لحظه ای قرار و آرام ندارد. با خود گفتند: چنانچه مسئله و حادثه ای برای این کودک بیمار پیش آید، آیا امام علیه السلام با این بی تابی کنونی که دارد، چه خواهد کرد. پس از گذشت لحظاتی، صدای ناله و شیون از درون خانه به گوش رسید و حضرت حرکت نمود و از نزد حضار خارج شده و به درون

منزل رفت. و چون مدتی کوتاه گذشت، امام علیه السلام با حالتی رضایت بخش و در ظاهر شادمان، به داخل اتاق مراجعت نمود. تمامی افراد حاضر در مجلس، از این جریان متعجب شده و گفتند: یابن رسول الله! همه ما فدایت گردیم، ما ترسیدیم که مبادا حادثه ای پیش آید و شما بی تاب و اندوهناک گردید! حضرت فرمود: چنانچه مرض و ناراحتی برای یکی از ما - اهل بیت عصمت و طهارت - پیش آید، دوست داریم که با لطف خداوند مهربان، مرض برطرف گشته و بیمار شفا یافته و تندرستی خود را باز یابد. ولی اگر حادثه ای پیش آمد و مقدرات الهی فرا رسید، تسلیم رضا و تقدیر الهی خواهیم بود. [۵۷].

چهارده معما و پاسخ

آبان بن تغلب و همچنین ابوبصیر - که هر دو از راویان حدیث و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده اند - حکایت کنند: طاووس یمانی با بعضی از دوستان خود مشغول طواف کعبه الهی بود، ناگهان متوجه شد که جلوتر از او نوجوانی خوش سیما نیز مشغول طواف کعبه الهی می باشد، و چون در چهره نورانش خوب دقیق شد، او را شناخت، که آن نوجوان حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم علیه السلام است. هنگامی که حضرت طواف خود را به پایان رساند و دو رکعت نماز طواف به جای آورد، در گوشه ای از صحن مطهر نشست و مردم یک به یک می آمدند و سؤالات خود را در حضور آن حضرت مطرح می کردند و جواب می گرفتند و می رفتند. آن گاه طاووس یمانی به دوستان خود گفت: ما نزد این دانشمند برویم و از او سؤالی کنیم، شاید جواب آن را نداند. سپس طاووس یمانی به همراه دوستانش خدمت حضرت رسیدند و سلام کردند. بعد از آن طاووس گفت: ای ابوجعفر! آیا می دانی چه زمانی یک سوم جمعیت روی زمین هلاک و کشته شد؟ امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای ابو عبدالرحمن! یک سوم نبود؛ بلکه یک چهارم جمعیت هلاک و نابود گردید. طاووس گفت: صحیح می فرمائی، حق با شما است، اکنون بفرما که چگونه چنان شد؟ حضرت فرمود: این جریان، آن زمانی اتفاق افتاد که تنها جمعیت روی زمین حضرت آدم، حواء، قابیل و هابیل بودند؛ و قابیل برادر خود را کشت، در حالی که هابیل در آن زمان یک چهارم جمعیت را تشکیل می داد. طاووس گفت: کدام یک از هابیل و قابیل پدر تمام مردم بود؟ حضرت فرمود: هیچ کدام؛ بلکه بعد از حضرت آدم علیه السلام، شیث پدر آدمیان بود. طاووس پرسید: چرا حضرت آدم علیه السلام را آدم نامیدند؟ فرمود: چون سرشت و خمیرمایه او را از خاک روی زمین بر گرفتند. پرسید: چرا همسر حضرت آدم را حواء گفته اند؟ فرمود: چون او از دنده آدم علیه السلام آفریده شد. پرسید: چرا شیطان را ابلیس نامیده اند؟ فرمود: چون او از رحمت خداوند محروم و ناامید گشت. پرسید: چرا جن را به این نام گفته اند؟ فرمود: چون که آنها می توانند از دید انسانها مخفی و نامرئی گردند. پرسید: اولین کسی که حيله بکار برد و دروغ گفت چه کسی بود؟ فرمود: شیطان بود، که به خداوند عز و جل گفت: من از آدم بهتر و برترم؛ چون که مرا از آتش و او را از گل آفریدی. پرسید: آن گروهی که شهادت به حق دادند؛ ولی دروغ می گفتند، چه کسانی بودند؟ فرمود: منافقین بودند، که در ظاهر شهادت به رسالت و نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند؛ ولی در باطن دروغ می گفتند، چون عقیده و ایمان به خداوند نداشتند. پرسید: آن رسولی را که خداوند برای هدایت انسان فرستاد؛ ولی خودش از جن و انسان نبود، که بود؟ فرمود: کلاغی بود، که برای تعلیم قابیل آمد تا او را هدایت کند که چگونه جسد برادرش هابیل را دفن نماید. پرسید: آن که قوم و تبار خود را راهنمایی و انذار کرد، و از زمره جن و انس نبود، که بود؟ فرمود: مورچه ای بود که در مقابل لشکر عظیم حضرت سلیمان علیه السلام، به هم نوعان خود گفت: درون لانه هایتان بروید تا توسط لشکر سلیمان لگدمال نگردید. طاووس یمانی گفت: آن چه حیوانی بود، که به دروغ مورد تهمت قرار گرفت؟ فرمود: گرگ بود، که برادران حضرت یوسف علیه السلام آن را متهم به قتل برادر خویش کردند. طاووس در آخرین سؤال خود از امام محمد باقر صلی الله علیه و آله، پرسید: آن چیست که کم و زیاد می گردد؛ و آن دیگری چیست که زیاد می شود ولی کم نمی گردد؛ و آن چیست که کم می شود ولی زیاد نمی گردد؟ حضرت باقرالعلوم علیه السلام همچنین در او جواب

فرمود: آن که کم و زیاد می شود، ماه است؛ و آن که زیاد می شود ولی کم نمی گردد، آب دریا است؛ و آن که کم می شود ولی زیاد نمی گردد، عمر انسان است. [۵۸].

انقضای بنی عباس توسط هلاکو

مرحوم شیخ کلینی و دیگر بزرگان به نقل از ابوبصیر آورده اند: روزی با مولایم حضرت ابوجعفر، امام محمد باقر علیه السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، ناگهان سه نفر به نام: داود بن علی، سلیمان بن خالد و ابوجعفر منصور دوانیقی وارد مسجد شدند و در گوشه ای نشستند. پس از ساعتی، داود و سلیمان حرکت کردند و حضور امام محمد باقر علیه السلام آمده و سلام کردند. حضرت فرمود: چرا آن شخص جبار خودخواه نیامد؟ گفتند: یابن رسول الله! او را معذور دارید. سپس امام علیه السلام فرمود: به خدای یکتا سوگند، به همین زودی او پادشاه و مالک کشورهای اسلامی خواهد شد؛ و به دنبالش مردانی دیگر حکمرانی کنند و با خدعه و سیاست خود تمام مردم را خاضع و ذلیل حکومت خود گردانند. داود بن علی به حضرت عرضه داشت: آیا حکومت بنی العباس قبل از حکومت شما - یعنی؛ حکومت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - می باشد؟ امام علیه السلام فرمود: آری، ریاست و سلطنت شماها قبل از ما خواهد بود. داود گفت: آیا مدت حکومت بنی العباس مقدر و معین است؟ حضرت فرمود: آری، آنچه بنی امیه حکومت و ریاست کنند، شما حکومتی دو چندان آن خواهید داشت، و حکومت شما آلت دست و دستخوش کودکان و بوالهوسان می گردد؛ و آنان با حکومت چنان بازی کنند که با توپ بازی نمایند. داود به همراه سلیمان در کمال خوشحالی از جای برخاستند تا این خیر مهم را برای منصور دوانیقی مطرح کنند. حضرت آن ها را صدا زد و فرمود: توجه داشته باشید که حکومت شما تا مادامی تداوم دارد که در کشتن ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - نقشی نداشته باشید؛ و گرنه درون خاک از روی زمین برایتان بهتر و سزاوارتر خواهد بود؛ و در آن صورت هیچ یار و یآوری نخواهید داشت. و هنگامی که این خبر را به منصور دوانیقی گزارش دادند، او سریع حرکت کرد و با شتاب نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد؛ و پس از عرض سلام، آنچه را که از سلیمان و داود شنیده بود به حضرت عرض کرد؛ و سپس افزود: یابن رسول الله! آیا این سخنان و پیشگوئی ها صحت دارد؟! امام علیه السلام در جواب، فرمود: آری، آنچه را که برایت گفته اند درست می باشد؛ و سپس حضرت همان سخنان و مطالب را تکرار نمود و پس از آن افزود: حکومت و ریاست در دست شما و به فرمان شما خواهد بود تا هنگامی که از جانب شما آسیب و گزند بیاید به ما نرسد، ولی چنانچه بخواهید خون ما را بریزید و یکی از ما - خاندان رسالت را با شمشیر یا زهر - به قتل برسانید، در آن صورت به غضب خداوند قادر متعال گرفتار می شوید؛ و در آن هنگام سلطنت و ریاست شما منقرض می گردد. و خداوند حکیم یکی از بندگان پست و ناچیز خود را [۵۹] بر شما مسلط می نماید؛ و حکومت شما - بنی العباس - توسط او نابود و منقرض خواهد گشت. [۶۰].

تیراندازی در کهولت سن

در یکی از سال ها هشام بن عبدالملک جهت انجام مراسم حج به مکه معظمه رفته بود، در همان سال نیز امام محمد باقر علیه السلام به همراه فرزندش، حضرت صادق علیه السلام تشریف یافته بود. پس از انجام مراسم حج، هشام به سوی دمشق و امام باقر علیه السلام به سمت مدینه منوره رهسپار شدند. و بعد از گذشت چند روزی، هشام نامه ای به والی و استاندار مدینه فرستاد مبنی بر این که ابوجعفر، امام محمد باقر را به همراه حضرت صادق علیهما السلام روانه دمشق سازد. در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام حکایت فرماید: چون وارد دمشق شدیم، دربان هشام به مدت سه روز مانع از دخول ما بر هشام گردید. و چون روز چهارم داخل کاخ شدیم، هشام بر تخت سلطنتی نشسته و افسران و وزیران و دیگر اطرافیان با حالت خاصی در مقابلش سرپا و دست به سینه

ایستاده بودند و نیز سربازان مسلح در اطراف حضور داشتند. همچنین در گوشه ای، شاخصی نصب کرده بودند و تیراندازان ماهر به آن تیراندازی می کردند. همین که چشم هشام بر پدرم، حضرت باقرالعلوم علیه السلام افتاد، گفت: تو هم مانند دیگر تیراندازان، کمان را به دست بگیر و تیراندازی کن. امام باقر علیه السلام تقاضای عفو نمود، ولی هشام اصرار کرد و به ناچار پدرم پیشنهاد او را پذیرفت، پس آن گاه، کمانی را گرفت و تیر را رها نمود، که در مقابل چشمان بهت زده حاضران، تیر به وسط خال اصابت کرد و تا ۹ مرتبه تیر انداخت و هر بار تیرها در همان جای اول وارد و اصابت می کرد. هشام از دیدن چنین صحنه شگفت آور، مضطرب شد؛ و بی اختیار گفت: عجب تیرانداز ماهر هستی که در عرب و عجم مثل شما یافت نمی شود و سپس در حالتی که من و پدرم در مقابل او ایستاده بودیم، سر به زیر انداخت. و چون مدتی بدین منوال گذشت، پدرم عصبانی گردید و نگاهی به آسمان انداخت. هشام که متوجه ناراحتی پدرم گشت، فوراً از روی تخت بلند شد و پدرم را سمت راست خود و مرا سمت راست پدرم نشانید؛ و سپس پدرم را مخاطب قرار داد و گفت: عرب و عجم نسبت به شما حسود هستند، شماها تیراندازی را چه کسی و در چه مدتی آموخته اید؟ پدرم فرمود: مردم مدینه مرتب برنامه تیراندازی دارند؛ و من نیز در دوران جوانی در امر با آن ها مشارکت می کردم. ولی مدتی بود که آن را ترک کرده بودم، ولی چون امروز بر من اصرار کردی، من نیز پذیرفته و آن را انجام دادم. هشام گفت: در تمام عمرم تیراندازی، ماهر مانند تو را ندیده ام و گمان هم نمی کنم روی زمین کسی مثل تو وجود داشته باشد. پس از آن پرسید: آیا فرزندت، جعفر مثل خودت به فنون تیراندازی آشنا و آگاه است؟ پدرم فرمود: آری، ما - اهل بیت نبوت - تمام کمالات و علوم و فنون را همانند پیغمبران از یکدیگر به ارث برده و می بریم؛ و هیچ موقع زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود. [۶۱].

تواضع و فروتنی

مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه به نقل از اسحاق بن عمار روایتی را آورده است؛ مبنی بر این که روزی امام جعفر صادق علیه السلام حکایت فرمود: من هر شب رختخواب پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام را آماده و پهن می کردم و منتظر می ماندم تا آن حضرت تشریف بیاورد و استراحت نماید؛ و پس از آن در رختخواب خود می رفتم و استراحت می کردم. در یکی از شب ها، پدرم تأخیر نمود و به موقع همیشه به منزل نیامد، من در فکر فرو رفتم و ناراحت شدم که چه شده است، و چرا آن حضرت در وقت همیشگی نیامد؟ پس به سوی مسجد حرکت کردم تا پدرم امام باقر علیه السلام را پیدا کنم؛ و از جریان آگاه کردم. همین که وارد مسجد شدم، پدرم را تک و تنها در گوشه ای از مسجد مشاهده کردم. و در حالتی که تمامی مأمومین و مردم به منازل خود رفته بودند، پدرم تنها در مسجد با خدای خویش خلوت کرده و سر تواضع و فروتنی بر سجده نهاده بود و به درگاه باری تعالی این دعا را در حال گریه و زاری می خواند: «سبحانک اللهم أنت ربی حقاً حقاً، سجدت لک یا رب تعبداً و رقا، اللهم إن عملی ضعیفٌ، فضاعفه لی، اللهم قنی عذابک یوم یبعث عبادک، و تب علی إنک أنت التواب الرحیم» ای خدائی که پاک و منزّه هستی! توئی پروردگار حق و حقیقت. ای خداوند! از روی عبودیت و بندگی و فروتنی، در مقابل تو سجده کرده ام. ای خداوند! اعمال نیک من، ناچیز و ناقابل است، پس خودت بر اعمال من فزونی بده. خداوند! مرا در قیامت از عذاب دردناک خویش مصون دار، و مرا مورد عفو و بخشش خود قرار بده، زیرا تنها توبه پذیر بخشنده و مهربان، تو هستی. [۶۲].

مروری بر لحظات حساس

مرحوم کلینی در کتاب شریف خود به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است، که آن حضرت حکایت نمود: در آن روزهایی که پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام مریض احوال و در بستر بود، روزی مرا به نزد خویش فرا خواند و اظهار داشت: ای

پسرم! عده ای از مردم قریش را دعوت نما تا امروز در این جا گرد هم حضور یابند و من ضمن توصیه هائی، آن ها را بر مطالبی شاهد و گواه قرار دهم. بنا بر این، طبق دستور پدرم، چند نفر از قریش را دعوت کردم و ایشان را به منزل آوردم، همین که همگی به محضر پدرم آمده و در کنار بسترش گرد آمدیم، به من خطاب نمود و فرمود: ای جعفر! هنگامی که من وفات یافتم و از این دنیا رحلت کردم، خودت مرا غسل می دهی و کفن می کنی و سپس بر من نماز می خوانی. و پس از آن که مرا به خاک سپردی، قبر مرا بیش از چهار انگشت (حدود ۱۰ سانتیمتر) از زمین بلندتر مگردان؛ و در پایان نیز مقداری آب روی خاکهای قبرم بپاش. حضرت صادق آل محمد علیهم السلام افزود: چون وصایا و سفارشات پدرم پایان یافت و جمعیت از منزل خارج شدند، به پدرم گفتم: ای پدرجان! نیازی به حضور این افراد نبود و چنانچه مرا به تنهائی وصیت می فرمودی به آن عمل می کردم. پدرم در پاسخ اظهار نمود: خواستم آن افراد را شاهد و گواه قرار دهم تا بعد از من درباره امامت تو منازعه و مشاجره ای نداشته باشند. [۶۳]. همچنین آن حضرت حکایت فرماید: پدرم حضرت باقرالعلوم علیه السلام به من وصیت نمود تا جسد مطهرش را در سه نوع پارچه بپوشانم و کفن کنم، یکی از آن ها، رداء و پارچه ای بود که پدرم روزهای جمعه آن را روی دوش خود می انداخت و در آن نماز می خواند؛ و اما دو پارچه دیگری را پدرم آنها را معرفی نمود. [۶۴]. و نیز حکایت فرماید: در آن شب آخری که پدرم سلام الله علیه، به شهادت رسید و به درجات اعلی علیین عروج نمود، لحظاتی قبل از رحلتش نزدیک وی رفتم، دیدم مشغول مناجات و راز و نیاز به درگاه خداوند متعال می باشد؛ و چون مناجات و زمزمه اش پایان یافت به من فرمود: ای فرزندم! امشب وعده الهی فرا می رسد و من لحظاتی دیگر به سوی او خواهم رفت، و امشب همان شبی است که جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود. [۶۵]. مرحوم اربلی و ابن شهر آشوب و دیگر بزرگان و مورخین گفته اند: امام محمد باقر علیه السلام در اثر زهر و سمی که ابراهیم بن ولید به دستور هشام بن عبدالملک ملعون به آن حضرت خورانیده بود، به شهادت رسید. و پس از انجام غسل و کفن و اقامه نماز بر جنازه مطهرش، توسط فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام، در قبرستان بقیع، در جوار مرقد شریف عمویش، امام حسن مجتبی و پدرش، امام زین العابدین علیهما السلام، به خاک سپرده شد. [۶۶].

در رئای پنجمین اختر تابناک

امام باقر شفیع محشر، ولی امر خدای داور و وصی پنجم، ز آل طاها به خلق عالم، امین و رهبر تو دیده ای دشت نینوا را تو دیده ای راه کربلا را اسیری و حال عمه ها را به شام و کوفه به دیده تر به عهد بابا، قرین ماتم ز جور دشمن، به غصه و غم فدای تو ای سلیل خاتم که جان فدائی، شدی تو آخر فدای تو ای، عزیز دادار و وصی دین، رسول مختار شدی تو مسموم، در آخر کار ز جور و ظلم هشام کافر امام باقر شفیع محشر، ولی امر خدای داور [۶۷]. مسموم شد از زهر کین، آه و واویلا باقر امام متقین، آه و واویلا باقر امام متقین، آه و واویلا گشته ملایک نوحه گر، آه و واویلا زهرای اظهر دل غمین، آه و واویلا باقر امام متقین، آه و واویلا گریان از این ماتم نگر، امام صادق در غم پیامبر با علی، آه و واویلا باقر امام متقین، آه و واویلا عالم شده ماتم سرا، آه و واویلا آجرک الله زین عزا بقیه الله

پنج درس ارزشمند و آموزنده

۱- امام جعفر صادق علیه السلام حکایت نماید: روزی پدرم - امام محمد باقر علیه السلام - فرمود: به خدا سوگند، بعضی روش هائی را چون: در آغوش گرفتن، روی زانو نشاندن، بوسیدن و اظهار محبت و مهربانی کردن، که نسبت به بعضی از فرزندانم انجام می دهم. با این که می دانم شایسته آن محبت ها نیستند؛ بلکه دیگری شایسته و مستحق آن مهربانی ها و محبت ها است. این برخورد یکسان من با آن ها به خاطر آن است که آنچه برادران حضرت یوسف علیه السلام با وی انجام دادند، در بین فرزندان من

واقع نشود. و خداوند حکیم داستان حضرت یوسف علیه السلام را به عنوان درس و تنبیه بیان کرده است تا آن که حسادت و کینه در خانواده ها و جامعه ما نباشد و آنچه بر سر یوسف علیه السلام آمد، بر فرزندان و برادران ما نیاید. [۶۸]. ۲ - همچنین حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم حکایت فرمود: روزی شخصی نزد پدرم، امام محمد باقر علیه السلام آمد، پدرم از او سؤال نمود: آیا ازدواج کرده ای؟ آن شخص گفت: خیر. پدرم فرمود: من دنیا و آنچه را که در آن است، دوست ندارم اگر یک شب را بدون همسر باشم؛ بدان که عظمت و فضیلت آن به قدری است که دو رکعت نماز شخص متأهل افضل است از یک شبانه روز عبادت و روزه یک فرد مجرد. و پس از آن پدرم، مبلغ هفتصد دینار به آن شخص داد و فرمود: با این پول ازدواج نما و توجه داشته باش که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: همسری انتخاب کنید که هم شأن خودتان باشد که در توسعه روزی مفید می باشد. [۶۹]. ۳ - روزی برادر امام محمد باقر علیه السلام به همراه بعضی از دوستانش وارد منزل آن حضرت شدند، همین که نشستند، امام علیه السلام فرمود: برای هر چیزی حد و مرزی هست و سپس سفره غذا چیده شد. یکی از افراد گفت: یابن رسول الله! برای این سفره هم حد و حدودی وجود دارد؟ حضرت فرمود: بلی. افراد سؤال کردند: آن چیست؟ حضرت فرمود: آن که هنگام شروع «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویی؛ و چون خواستند سفره را جمع کنند «الحمد لله» بگویی؛ و دیگر آن که هر کس از آنچه جلویش نهاده اند استفاده کند و چشم به جلوی دیگران نیندازد. [۷۰]. ۴ - یکی از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام که در کوفه، مکتب قرآن داشت و زنان را نیز آموزش می داد، روزی با یکی از زنان شاگرد خود شوخی لفظی کرد. پس از گذشت چند روزی از این جریان، در مدینه منوره به ملاقات آن حضرت آمد. و چون وارد منزل حضرت گردید، امام علیه السلام با تندی و خشم با او مواجه شد و فرمود: هر که در خلوت مرتکب گناهی شود، از عقاب و قهر خداوند متعال در امان نخواهد بود؛ و سپس افزود: به آن زن چه گفتی؟ آن شخص از روی شرمساری و خجالت در حالت سکوت، با دست هایش، صورت خود را پوشاند؛ و آن گاه حضرت به او فرمود: دیگر چنین نکن و از کردار خویش توبه نما. [۷۱]. ۵ - امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از پدرم، حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم علیه السلام شنیدم، که می فرمود: من در منزل از غلامان خود و نیز از اهل منزل مشکلات و سختی هائی را تحمل می کنم که از حنظل - هندوانه ابوجهل - تلخ تر و بدتر می باشد. و سپس حضرت فرمود: هر که در مقابل ناملایمات و حرف های نابجای اهل منزل صبر و تحمل کند، ثواب روزه دار و شب زنده دار نصیبش می گردد و هم نشین با شهدائی می شود، که در رکاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شده باشند. [۷۲].

چهل حدیث گهربار منتخب

۱ - قال الامام ابوجعفر محمد بن علی باقرالعلوم صلوات الله و سلامه علیه: إذا اردت ان تعلم ان فیک خیراً، فانظر إلى قلبک فإن کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیته فیک خیر؛ و الله یبغضک، و المرء مع من احب. [۷۳]. ترجمه: فرمود: اگر خواستی بدانی که در وجودت خیر و خوشبختی هست یا نه، به درون خود دقت کن اگر اهل عبادت و طاعت را دوست داری و از اهل معصیت و گناه ناخوشایندی، پس در وجودت خیر و سعادت وجود دارد؛ و خداوند تو را دوست می دارد. ولی چنانچه از اهل طاعت و عبادت ناخوشایند باشی و به اهل معصیت عشق و علاقه ورزیدی، پس خیر و خوبی در تو نباشد؛ و خداوند تو را دشمن دارد. و هر انسانی با هر کسی که به او عشق و علاقه دارد، با همان محشور می گردد. ۲ - قال علیه السلام: من کف عن اعراض الناس اقاله الله نفسه یوم القیامة، و من کف غضبه عن الناس کف الله عنه غضبه یوم القیامة. [۷۴]. ترجمه: فرمود: هر کس دنبال هتک حرمت - ناموس و آبروی - دیگران نباشد، خداوند متعال او را در قیامت مورد عفو و بخشش قرار می دهد؛ و هر کس غضب و خشم خود را از دیگران باز دارد، خداوند نیز خشم و غضب خود را در قیامت از او بر طرف می سازد. ۳ - قال علیه السلام: من ثبت علی ولایتنا فی غیبة قائمنا، اعطاه الله عزوجل اجر الف شهید من

شهداء بدر و حنین. [۷۵]. ترجمه: فرمود: کسی که در زمان غیبت امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) بر ایمان و ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت پا برجا و ثابت بماند، خداوند متعال پاداش و ثواب هزار شهید از شهدای جنگ بدر و حنین به او عطا می فرماید.

۴ - قال علیه السلام: لو أن الامام رفع من الارض ساعةً، لماجت باهلها كما يموج البحر باهله. [۷۶]. ترجمه: فرمود: اگر امام و حجت خدا لحظه ای از روی زمین و از بین افراد جامعه برداشته شود، زمین اهل خود را در خود می بلعد و فرو می برد همان طوری که دریا چیزهای خود را در خود متلاطم و آشفته می سازد. ۵ - قال علیه السلام: إن جميع دواب الارض لتصلی علی طالب العلم حتی الحیتان فی البحر. [۷۷]. ترجمه: فرمود: به درستی که تمام موجودات و جانوران زمین و بلکه ماهیان دریا برای تحصیل کنندگان علوم - اسلامی و معارف الهی - تحیت و درود می فرستند. ۶ - قال علیه السلام: لو اوتیت بشابٍ من شباب الشیعة لا یتفقه فی الدین، لاوجعته. [۷۸]. ترجمه: فرمود: اگر جوانی از جوانان شیعه را نزد من بیاورند که به مسائل دین - و زندگی - آشنا نباشد، او را تنبیه و تأدیب خواهم کرد (تا به دنبال تحصیل مسائل دین برود). ۷ - قال علیه السلام: مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَمَّا هُدِيَ، لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وَزْرٌ مِّنْ عَمَلٍ بِفُتْيَاه. [۷۹]. ترجمه: فرمود: هر کس درباره مسائل دین فتوا و نظریه ای دهد که بدون علم و اطلاع باشد، ملائکه رحمت و ملائکه عذاب او را لعن و نفرین می کنند و گناه عمل کننده - اگر خلاف باشد - بر عهده گوینده است. ۸ - قال علیه السلام: الصلاة عمود الدین، مثلها كمثل عمود الفسطاط، إذا ثبت العمود ثبت الاوتاد و الاطناب، و إذا مال العمود وانكسر لم يثبت و تدُّ و لا طنْبُ. [۸۰]. ترجمه: فرمود: نماز ستون دین است و مثلش همانند تیرک و ستون خیمه می باشد که چنانچه محکم و استوار باشد میخ ها و طناب های اطراف آن پا بر جا خواهد بود ولی اگر ستون سست یا کج باشد میخ ها و طنابهای اطراف آن نمی تواند پا برجا باشد. ۹ - قال علیه السلام: لا تتهاون بصلاتک، فإن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال عند موته: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُشْرِكِرًا لَّا يَرِدُ عَلَيَّ الْخَوْضَ لَّا وَاللَّهِ. [۸۱]. ترجمه: فرمود: نسبت به نماز بی اعتنا مباش و آن را سبک و ناچیز بشمار، همانا که پیامبر خدا هنگام وفات خود فرمود: هر کس نماز را سبک شمارد و یا مسکرات بنوشد از - امت - من نیست و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد. ۱۰ - قال علیه السلام: بنی الاسلام علی خمسۃ اشیاء: علی الصلاة، و الزکاة، و الحج، و الصوم، و الولاية، و لم یناد بشیئی مثل ما نودی للولاية. [۸۲]. ترجمه: فرمود: دین مبین اسلام بر پنج پایه و اساس استوار است: نماز، زکات، خمس، حج، روزه، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام. سپس افزود: آن مقداری که نسبت به ولایت سفارش شده است نسبت به هیچ کدام تاکید نگردیده است و ولایت اساس و محور تمام اعمال می باشد. ۱۱ - قال علیه السلام: من دعا الله بنا افلح، و من دعاه بغیرنا هلک و استهلک. [۸۳]. ترجمه: فرمود: هر که خداوند را به وسیله ما بخواند و ما را واسطه قرار دهد رستگار و موفق خواهد شد. و کسی که غیر از ما اهل بیت - عصمت و طهارت - را وسیله گرداند ناامید و هلاک خواهد گشت. ۱۲ - قال علیه السلام: الاعمال تضاعف يوم الجمعة، فأكثرها فیها من الصلاة و الصدقة و الدعاء. [۸۴]. ترجمه: فرمود: پاداش اعمال - بد یا خوب - در روز جمعه دو برابر دیگر روزها است، پس سعی نمائید در این روز نماز و صدقه و دعا بسیار انجام دهید. ۱۳ - قال علیه السلام: من طلب الدنيا استعفافا عن الناس، و سعیا علی اهله، و تعطفًا علی جاره، لقی الله عز و جل يوم القيامة و وجهه مثل القمر ليلة البدر. [۸۵]. ترجمه: فرمود: هر کس دنیا را به جهت یکی از این سه حالت طلب کند: بی نیازی از مردم، آسایش و رفاه خانواده و عائله اش، کمک و رسیدگی به همسایه اش. روز قیامت در حالتی محشور می گردد و به ملاقات خداوند متعال نایل می شود که صورتش همچون ماه شب چهارده، نورانی است. ۱۴ - قال علیه السلام: ثلاثٌ لم يجعل الله لاحدٍ فیهن رخصةً: اداء الامانة إلى البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدین برین کانا او فاجرین. [۸۶]. ترجمه: فرمود: خداوند سبحان در سه چیز رخصت قرار نداده است: امانت را سالم تحویل صاحبش دادن، خواه آن که صاحبش آدم خوبی باشد یا فاجر. وفای به عهد نسبت به هر شخصی خوب باشد یا بد. نیکی و احسان به پدر و مادر خوب باشند یا بد. ۱۵ - قال علیه السلام: إن الجنة و الحور لتشتاق إلى من یکسح المسجد، او یاخذ منه القذی. [۸۷]. ترجمه: فرمود: همانا بهشت و حورالعین در انتظار افرادی است که در

نظافت و تمیز کردن مسجد سعی و تلاش نمایند. ۱۶ - قال علیه السلام: إنما يتلى المؤمن في الدنيا على قدر دينه. [۸۸]. ترجمه: فرمود: همانا مؤمن در این دنیا هر مقداری که دین و ایمان داشته باشد به همان اندازه مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرد. ۱۷ - قال علیه السلام: لا يكون العبد عابد الله حق عبادته حتى ينقطع عن الخلق كلهم، فحينئذ يقول: هذا خالص لي، فيقبله بكرمه. [۸۹]. ترجمه: فرمود: کسی به بندگی و ستایش گر حقیقی در برابر خداوند نمی‌رسد مگر آن که از تمام افراد قطع امید کند و تنها امیدش خدای یکتا باشد. در یک چنین حالتی خداوند گوید: این عمل خالصانه برای من است و آن را مورد قبول و عنایت خود قرار می‌دهد. ۱۸ - قال علیه السلام: اقسام بالله و هو حق، ما فتح رجل على نفسه باب المسألة إلا فتح الله عليه باب فقر. [۹۰]. ترجمه: فرمود: سوگند به خدائی که بر حق است، چنانچه شخصی در موردی، تقاضای خود را به یکی از هم نوعان خود بگوید و بدون توجه به خداوند متعال درخواست کمک نماید، خداوند دری از درهای فقر و تنگ دستی را بر او بگشاید. ۱۹ - قال علیه السلام: من قضی مسلماً حاجته، قال الله عزوجل: ثوابك على ولا ارضى لك ثواباً دون الجنة. [۹۱]. ترجمه: فرمود: هر کس حاجتی را برای مسلمانی برآورده کند و گره از مشکلش بگشاید، خداوند متعال به او خطاب کند: ثواب و پاداش تو بر عهده من خواهد بود و غیر از بهشت چیز دیگری لایق تو نخواهد بود. ۲۰ - قال علیه السلام: إن الله عز وجل اوحى إلى شعيب النبي صلى الله عليه وآله: إني معذبٌ من قومك مائة ألف، اربعين الفا من شرارهم و ستين الفا من خيارهم. فقال: يارب هؤلاء الا شرار فما بال الا خيار؟ فاوحى الله إليه: إنهم داهنوا اهل المعاصى و لم يغضبوا لغضبى. [۹۲]. ترجمه: فرمود: همانا خداوند متعال، برای حضرت شعیب علیه السلام وحی فرستاد: من از قوم تو یکصد هزار نفر را عذاب و هلاک می‌نمایم که شصت هزار نفر ایشان، اشرار و چهل هزار نفر دیگرشان از خوبان و عبادت کنندگان خواهند بود. حضرت شعیب علیه السلام سؤال نمود: اشرار که مستحق عذاب هستند ولی خوبان را چرا عذاب می‌نمائی؟ خداوند وحی نمود: به جهت آن که این افراد، نسبت به گناهکاران بی تفاوت بوده و با ایشان سازش می‌کردند. ۲۱ - قال علیه السلام: من اطعم مؤمناً، اطعمه الله من ثمار الجنة. [۹۳]. ترجمه: فرمود: هر کس مؤمنی را طعام دهد، خداوند از میوه های بهشتی روزی او گرداند. ۲۲ - قال علیه السلام: من حمل اخاه على رحله بعثه الله يوم القيامة إلى الموقف على ناقه من نوق الجنة يباهى به الملائكة. [۹۴]. ترجمه: فرمود: کسی که برادرش را (و هر کس که در مسیر راه بدون وسیله است) سوار وسیله نقلیه خود کند - و حتی الامکان او را به مقصد برساند - خداوند متعال او را در قیامت سوار شتری از شترهای بهشتی می‌گرداند - که سریع او را به مقصد برساند و از شدائد و سختی های محشر در امان گردد - و به ملائکه مباحات و افتخار می‌کنند. ۲۳ - قال علیه السلام: إذا دخل احدكم على اخيه فى بيته، فليقعد حيث يامره صاحب الرحل، فإن صاحب البيت اعرف بعورة بيته من الداخل عليه. [۹۵]. ترجمه: فرمود: هنگامی که یکی از برادران و دوستانتان وارد شدید، هر کجا به شما گفت بنشینید، بپذیرید و همانجا بنشینید، چون که صاحب منزل بیش از دیگران به اسرار منزل خود آشنا و آگاه است. ۲۴ - قال علیه السلام: الجنة محرمة على الفتانين المشائين بالنميمة. [۹۶]. ترجمه: فرمود: بهشت - و نعمت های حیات بخش آن - برای اشخاص فتنه گر و سخن چین آشوب طلب، حرام است. ۲۵ - قال علیه السلام: إنا نامر صبياننا بالصلاة إذا كانوا بنى خمس سنين، فمروا صبيانكم إذا كانوا بنى سبع سنين. [۹۷]. ترجمه: فرمود: ما - اهل بیت عصمت و طهارت - کودکان خود را از دوران پنج سالگی به انجام نماز دستور می‌دهیم، ولی شما - دوستان و پیروان ما - فرزندان خود را از سنین هفت سالگی وادار به نماز نمائید. ۲۶ - قال علیه السلام: من حمل جنازة من اربع جوانبها، غفر الله له اربعين كيرة. [۹۸]. ترجمه: فرمود: هر کس جنازه ای را تشییع نماید و چهار جانب تابوت را بر شانه خود حمل کند، خداوند چهل گناه از گناهانش را می‌آمرزد. ۲۷ - قال علیه السلام: خف الله تعالى لقدرته عليك، و استرح منه لقربه منك. [۹۹]. ترجمه: فرمود: بترس از قدرت بی منتهای خداوند متعال که از - جهات مختلف - بر تو دارد، و از خداوند شرم و حیا کن - در انجام گناهان - به جهت آن که از هر چیزی به تو نزدیک تر است. ۲۸ - قال علیه السلام: الحكمة ضالة المؤمن، فحيث ما وجد احدكم ضالته فليأخذها. [۱۰۰]. ترجمه: فرمود: دانش و حکمت، گمشده - ارزشمندی است برای - مؤمن که هر کجا و نزد

هر کس یافت شود باید آن را دریافت نماید. ۲۹ - قال علیه السلام: فی الملح شفاءً من سبعین داء، ثم قال: لو یعلم الناس ما فی الملح ما تداووا إلا به. [۱۰۱]. ترجمه: فرمود: نمک شفابخش و درمان کننده هفتاد نوع مرض و درد خواهد بود و افزود چنانچه مردم خواص نمک می شناختند به چیزی غیر از نمک مداوا و درمان نمی کردند. ۳۰ - قال علیه السلام: إن المؤمن إذا صافح المؤمن تفرقا من غیر ذنب. [۱۰۲]. ترجمه: فرمود: همانا مؤمنی که با برادر مؤمنش دیدار و مصافحه نماید، گناهانش ریخته می شود و بدون گناه از یکدیگر جدا خواهند شد. ۳۱ - قال علیه السلام: مثل الحریص علی الدنيا مثل ذروة الفز، كلما ازدادت علی نفسها لفا كان ابعده من الخروج حتی تموت غما. [۱۰۳]. ترجمه: فرمود: تمثیل افراد حریص به مال و زیورآلات دنیا همانند کرم ابریشمی است که هر چه اطراف خود بچرخد و بیشتر فعالیت کند و تارهای ابریشم را به دور خود بپیچد، خارج شدنش از بین آن تارها سخت تر گردد و چه بسا غیر ممکن می شود تا جائی که چاره ای جز مرگ نداشته باشد. ۳۲ - قال علیه السلام: إن المؤمن اخ المؤمن لا یشتمه، و لا یحرمه، و لا یسی به الظن. [۱۰۴]. ترجمه: فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، باید او را دشنام ندهد، سرزنش و بدگوئی نکند، و او را از خوبیها محروم نگرداند، و به او بدگمان نباشد. ۳۳ - قال علیه السلام: الکمال کل الکمال، التفقه فی الدین، و الصبر علی النائبة، و تقدیر المعیشه. [۱۰۵]. ترجمه: فرمود: تمام کمالات - معنوی و مادی انسان - در فقاقت و شناخت دقیق و صحیح مسائل دین و معارف الهی است؛ و صبر و شکیبائی در مقابل ناملایمات، و نیز زندگی را با تدبیر و مدیریت برنامه ریزی کردن می باشد. ۳۴ - قال علیه السلام: صلوة الارحام تزکی الاعمال، و تمنی الاموال، و تدفع البلوی، و تیسر الحساب، و تنسیء فی الاجل. [۱۰۶]. ترجمه: صلوة رحم نمودن (پنج فایده دارد): موجب تزکیه اعمال و عبادات می شود، سبب رشد و برکت در اموال می گردد، بلاها و گرفتاری ها را دفع و بر طرف می نماید، حساب (قبر و قیامت) را آسان می گرداند و مرگ و اجل (معلق) را تاخیر می اندازد. ۳۵ - قال علیه السلام: فضل صلاة الجماعة علی صلاة الرجل فرداً خمساً و عشرين درجۀ فی الجنة. [۱۰۷]. ترجمه: فرمود: فضیلت و برتری نماز جماعت بر نماز فرادا و تنها، بیست و پنج درجه از مقامات بهشتی است. ۳۶ - قال علیه السلام: و اما المنجیات: فخوف الله فی السر و العلانیة، و القصد فی الغنی و الفقر، و کلمة العدل فی الرضا و السخط. [۱۰۸]. ترجمه: فرمود: از اسباب نجات، ترس از خدا در خفاء و آشکارا است، رعایت اقتصاد و صرفه جوئی در تمام حالات بی نیازی و نیازمندی، نیز رعایت انصاف و گفتن سخن حق و عدالت در همه حالت های خوشی و ناراحتی. ۳۷ - قال علیه السلام: لا تنال ولا یتنا إلا بالعمل و الورع. [۱۰۹]. ترجمه: فرمود: ولایت و شفاعت ما شامل نمی شود مگر افرادی را که دارای عمل - صالح - و نیز پرهیز از گناه داشته باشند. ۳۸ - قال علیه السلام: إن اعمال العباد تعرض علی نبیکم کل عشیة خمیس، فلیستح احدکم ان یعرض علی نبیه العمل القبیح. [۱۱۰]. ترجمه: فرمود: همانا تمام کارها و حرکات بندگان در هر شب جمعه بر پیغمبر اسلام عرضه می گردد، پس حیاء کنید از این که عمل زشت شما را نزد پیغمبرتان ارائه دهند. ۳۹ - قال علیه السلام: من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل به، و لا ینقص اولئک من اجورهم. [۱۱۱]. ترجمه: فرمود: هر کس راه هدایت و سعادت را بگشاید و یا به دیگران تعلیم دهد، اجر و پاداش او همانند کسی است که به آن کار خیر عمل کرده باشد بدون آن که از پاداش عمل کنندگان کسر شود. ۴۰ - قال علیه السلام: اربع من کنوز البر: کتمان الحاجة، و کتمان الصدقة، و کتمان الوجع، و کتمان المصیبة. [۱۱۲]. ترجمه: فرمود: چهار حالت از کنزهای نیک و پسندیده است: پوشاندن نیاز و حاجت خود را از دیگران، دادن صدقه و کمک به افراد به طور مخفیانه و محرمانه، دردها و مشکلات و ناراحتی ها را تحمل کردن و هنگام مصیبت و حوادث، جزع و داد و فریاد نکردن.

مدح و ثنای پنجمین اختر فروزنده

آن سروری که خلقت عالم برای اوست تمام سایه نشین لوای اوست نوشیروان به درگاه او کمترین غلام هنگام جود، حاتم طائی گدای اوست گویند که خلق، نور مجسم نمی شود این جسم بین که نور ز سر تا به پای اوست در روزگار جسم مجرد کسی

ندید جز این بدن جسم مجرد قبای اوست مردم کنند وصف قیامت به راستی گویا قیامت آن قد طوبی نمای اوست خلق خدا تمام به جز سیزده نفر چشم امیدشان همه به سوی عطای اوست پیغمبران مرسل از آدم و خلیل باب الامانشان در دولت سرای اوست مقصود گر ز خلق خلائق عبادتست شرط قبول و عین عبادت ولای اوست بود از دم مسیح شفا بهر هر مریض عیسی یکی طیب ز دار الشفای اوست پنجم امام حضرت باقر که از ازل علم و کمال و شوکت و عزت ردای اوست [۱۱۳].

پاورقی

[۱] فهرست نام و مشخصات بعضی از کتاب هائی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوم این مجموعه نفیسه موجود می باشد. [۲] تاریخ ولادت آن حضرت بر حسب شمسی ۲۷ / ۹ / ۵۵ و یا ۲۲ / ۲ / ۵۶ می باشد. [۳] نام حضرت به عنوان امام «محمد باقر» علیه السلام طبق حروف ابجد کبیر ۳۹۵ می شود. [۴] دو نفر از ائمه علیهم السلام دارای کنیه ابوجعفر هستند: امام پنجم به عنوان ابوجعفر اول و امام نهم به عنوان ابوجعفر ثانی، در روایات هر کجا ابوجعفر بدون قرینه و قیدی آمده باشد، گفته اند: منظور امام پنجم است. [۵] تاریخ شهادت بر حسب شمسی ۱۲ / ۲ / ۱۱۱ و یا ۱۵ / ۱۱ / ۱۱۱ می باشد. [۶] جهت تدوین و تنظیم خلاصه حالات حضرت، کتابهای ذیل مورد استفاده قرار گرفته است: اصول کافی: ج ۱، تهذیب ال- حکام: ج ۶، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، دعوات راوندی، اعلام الوری: ج ۱، ینایع الموده، أعیان الشیعه: ج ۱، کشف الغمّه: ج ۱، مستدرک الوسائل: ج ۶، بحارالانوار: ج ۴۵ و ۸۸، مجموعه نفیسه، تاریخ اهل البیت، تذکره الخواص، دلائل الامامه، ارشاد مفید، جمال الاسبوع، حلیه الابراز: ج ۳، الفصول المهمه ابن صباغ و [۷... ۷] شعار از شاعر محترم: آقای رضائی. [۸] تلخیص از غیبه نعمانی: ص ۷۵، ح ۱۰، کافی: ج ۱، ص ۶۴، ح ۱، احتجاج طبرسی: ج ۱، ص ۲۶۴، بحار: ج ۳۶، ص ۲۷۳، ح ۹۶، حلیه الابراز: ج ۳، ص ۲۵۳، ح ۱. [۹] کفایه الاثر: ص ۲۳۷، بحار الانوار: ج ۳۶، ص ۳۸۸، ح ۳. [۱۰] اصول کافی: ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۱، امالی طوسی: ج ۲، ص ۵۶، بحارالانوار: ج ۳۶، ص ۱۹۲، ح ۱، و ج ۴۸، ص ۲۷، ح ۴۶. [۱۱] معالی السبطين، ج ۳، ص ۲۳. [۱۲] حدیقه الشیعه، ج ۲، ص ۱۶۱. [۱۳] حدیقه الشیعه: ج ۲، ص ۱۶۱. [۱۴] اکمال الدین مرحوم صدوق: ص ۲۵۳، ح ۳، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۲۳، ح ۱، به نقل از امالی شیخ صدوق. [۱۵] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۲۴، ح ۳. [۱۶] بحار الانوار: ج ۳، ص ۲۴۸ و ۳۸، به نقل از خرائج مرحوم راوندی. [۱۷] فروع کافی: ج ۸، ص ۷۱، ح ۴۵. [۱۸] اصول کافی: ج ۱، ص ۳۹۲، ح ۳. [۱۹] مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱، ص ۳۲۶، الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۵۹۷، ح ۹، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۶۷. [۲۰] الخراج و الجرایح: ج ۲، ص ۸۷۰، ح ۸۷. [۲۱] احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۷۸، ش ۲۰۵. [۲۲] سوره انعام: آیه ۷۵. [۲۳] اختصاص شیخ مفید: ص ۳۲۲، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۳۲۶، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۶۸. [۲۴] اصول کافی: ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۶. [۲۵] مختصر بصائر الدرجات: باب اول، ص ۱۵، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۵۰. [۲۶] فروع کافی: ج ۶، ص ۴۲۹، ح ۳، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۵۸، ح ۱۲، وسائل الشیعه: ج ۲۵، ص ۳۱۶، ح ۱۰. [۲۷] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۰۹ - ۳۱۲، تفسیر علی بن ابراهیم: ج ۱، ص ۸۸. [۲۸] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۱۱ - ۳۱۳. [۲۹] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۵۴، ح ۵۱. [۳۰] اثبات الهداء: ج ۳، ص ۴۶، ح ۲۱. [۳۱] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۶۱، ح ۱ مشابه همین داستان به امام سجاد علیه السلام نیز نسبت داده شده است، که در صحرای منی و عرفات چنین جریانی واقع گردید. [۳۲] خصال شیخ صدوق: ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۶۴. [۳۳] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۳۷، ح ۱۳، اصول کافی: ج ۱، ص ۴۷۰، ح ۳، الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۷۱۱، ح ۸، إحقاق الحق: ج ۱۹، ص ۴۹۱. [۳۴] اختصاص شیخ مفید: ص ۸۵، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۳۷، ح ۲۵. [۳۵] أعیان الشیعه: ج ۱، ص ۶۵۱. [۳۶] محمد بن منکدر از سران صوفیه بود که تنها اوقات خود را به عبادت و بطالت می گذراند و اهل کار و تلاش نبود و خود را نیازمند دیگران و سربار جامعه قرار می داد. [۳۷] أعیان الشیعه: ج ۱، ص ۶۵۲. [۳۸] مستدرک الوسائل: ج ۱۶، ص ۲۸۸، ح ۲. [۳۹] در متن تصریح نشده است که آیا لقمه نان در راهرو بوده و یا در جائی دیگر. [۴۰] وسائل الشیعه: ج ۱،

ص ۳۶۱، ح ۹۵۷، نقل از کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۱، ص ۱۸، ح ۴۹ و ضمناً مشابه همین داستان به امام حسین علیه السلام نیز نسبت داده شده است. [۴۱] خاصره به معنای استخوان لگن می باشد. [۴۲] بحار الانوار: ج ۵۹، ص ۱۷۰، ح ۵ و ۶. [۴۳] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۷۲، ح ۷۶، به نقل از رجال کشی. [۴۴] اختصاص شیخ مفید: ص ۲۷۱، بصائر الدرجات: ص ۳۹۵، ح ۵، دلائل الامامة: ص ۲۲۴، ح ۱۵۱. [۴۵] بحار الانوار: ج ۱۰۱، ص ۱۲۰، ح ۹، اختصاص شیخ مفید: ص ۵۲. [۴۶] من لا یحضره الفقیه: ج ۲، ص ۸۵، ح ۲. [۴۷] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۹۳، ح ۲۰، کافی: ج ۶، ص ۴۴۸. [۴۸] اختصاص شیخ مفید: ص ۳۰۰. [۴۹] ناسخ التواریخ: ج ۵، ص ۱۰۰، ۱۰۱. [۵۰] الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۱۹۷، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۵، ح ۵. [۵۱] در متن عبارت وارد نشده است که حضرت با چه کیفیتی دست روی سر آن پیرزن نهاد؛ ولی مسلم است که پارچه ای مانند چادر یا روسری و چارقد روی سرش بوده است و حضرت دست خود را روی آن پارچه نهاد. [۵۲] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۸۴، ح ۸۷ حبابه و البیه پس از این جریان تا زمان امام رضا علیه السلام عمر کرد و به محضر مبارک یکایک امامان معصوم علیهم السلام شرفیاب گشت. [۵۳] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۵۶، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۳۳۸. [۵۴] سوره ی اعراف: آیه ۵۰. [۵۵] ارشاد شیخ مفید: ص ۲۸۲، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۴۳۲، ح ۱۴، احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۷۲، ش ۲۰۲. [۵۶] دعوات راوندی: ص ۱۱۳، مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۱۲۵، رجال کشی: ص ۲۱۶، ح ۳۸۷، بحار الانوار: ج ۸۱، ص ۲۳۶، ج ۱۶. [۵۷] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۱، کافی: ج ۳، ص ۳۲۶. [۵۸] احتجاج مرحوم طبرسی: ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۲۰۶، و ص ۱۸۶، ح ۲۱۰، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۵۱، ح ۴ داستان طولانی بود که در صفحات مختلف با عباراتی متفاوت نقل شده است که خلاصه ای از آن ترجمه شد. [۵۹] تمام محدثین و مورخین گفته اند: او هلاکوخان بوده است. [۶۰] فروع کافی: ج ۸، ص ۲۱۰، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۴۱، ح ۳۳. [۶۱] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۰۶ - ۳۰۷. [۶۲] کافی: ج ۳، ص ۳۲۳، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۰۱، ح ۴۵. [۶۳] کافی: ج ۳، ص ۱۶۶، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۱۴، ح ۹. [۶۴] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۲۰، ح ۲۴، تهذیب شیخ طوسی: ج ۱، ص ۲۹۳، کافی: ج ۳، ص ۱۴۴. [۶۵] بصائر الدرجات: جزء ۱۰، باب ۹، ح ۷، بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۱۳، ح ۶. [۶۶] بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۲۱۶، ح ۱۵ - ۱۹، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۳۴۰، مصباح کفعمی: ص ۵۲۱، کشف الغمّة: ج ۲، ص ۳۲۲. [۶۷] شعر از شاعر محترم: آقای محمد آزادگان. [۶۸] مستدرک الوسائل: ج ۱۵، ص ۱۷۱، تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۱۶۶. [۶۹] عوالی اللثالی: ج ۳، ص ۲۸۲، ح ۶. [۷۰] محاسن برقی: ص ۴۳۱، ح ۲۵۵. [۷۱] خرائج راوندی: ج ۲، ص ۵۹۴، ح ۵ اختیار معرفة الرجال: ص ۱۷۳، ح ۲۹۵. [۷۲] ثواب الاعمال: ص ۲۳۵، ح ۱. [۷۳] اصول کافی: ج ۲، ص ۱۰۳، ح ۱۱، وسائل الشیعة: ج ۱۶، ص ۱۸۳، ح ۱. [۷۴] کتاب الزهد: ص ۱، ح ۹. [۷۵] إثبات الهداة: ج ۳، ص ۴۶۷. [۷۶] اصول کافی: ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۲. [۷۷] بحار الانوار: ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۳۱. [۷۸] محاسن برقی: ج ۱، ص ۲۲۸. [۷۹] اصول کافی: ج ۱، ص ۴۲، ح ۳، و مستدرک الوسائل: ج ۱۷، ص ۲۴۴. [۸۰] وسائل الشیعة: ج ۴، ص ۲۷، ح ۴۴۲۴. [۸۱] وسائل الشیعة: ج ۴، ص ۲۳، ح ۴۴۱۳. [۸۲] وسائل الشیعة: ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۰. [۸۳] امالی شیخ طوسی: ج ۱، ص ۱۷۵. [۸۴] مستدرک الوسائل: ج ۶، ص ۶۴، ح ۱۵. [۸۵] وسائل الشیعة: ج ۱۷، ص ۲۱، ح ۵. [۸۶] وسائل الشیعة: ج ۲۱، ص ۴۹۰، ح ۳. [۸۷] مستدرک الوسائل: ج ۳، ص ۳۸۵. [۸۸] تنبیه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص ۵۲۳، بحار الانوار: ج ۶۷، ص ۲۱۰، ح ۱۲، به نقل از کافی. [۸۹] تنبیه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص ۴۲۷، بحار الانوار: ج ۷۰، ص ۱۱۱، ح ۱۴. [۹۰] عدة الداعی: ص ۹۹، س ۱۵. [۹۱] مستدرک الوسائل: ج ۱۲، ص ۴۰۲، ح ۶. [۹۲] الجواهر السنیة: ص ۲۸، بحار الانوار: ج ۱۲، ص ۳۸۶، ح ۱۲، به نقل از کافی. [۹۳] محاسن برقی: ص ۳۹۳، ح ۴. [۹۴] بحار الانوار: ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۶۱. [۹۵] وسائل الشیعة: ج ۵، ص ۳۲۲. [۹۶] تنبیه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص ۵۲۸. [۹۷] وسائل الشیعة: ج ۴، ص ۳۱، ح ۴۴۳۴. [۹۸] وسائل الشیعة: ج ۳، ص ۱۵۳. [۹۹] بحار الانوار: ج ۶۸، ص ۳۳۶، ح ۲۲. [۱۰۰] تنبیه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص ۴۶۸. [۱۰۱] تنبیه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص ۴۶۸. [۱۰۲] خصال صدوق: ج ۱، ص ۱۳. [۱۰۳] وسائل الشیعة: ج ۱۱، ص ۳۱۸. [۱۰۴]